

## "بورژوازی لیبرال"؟! ...

به خاطره ی:

رفیق کبیر علی اکبر جعفری

یکی از رهبران سازمان چریک های فدایی خلق ایران

تقدیم می شود.

از انتشارات چریک های فدایی خلق ایران

### مختصری از زندگی رفیق کبیر "علی اکبر جعفری"

رفیق علی اکبر جعفری یکی از پاک باخته ترین چریک های فدائی خلق است که به دلیل دهها خصال عالی کمونیستی اش و توانائی های فراوانش در پیشبرد اهداف سازمان همواره به عنوان یکی از کمونیست های کبیر ایران شناخته خواهد شد .

او از خصال برجسته ی یک چریک فدائی همه را با هم داشت، برخورداری انقلابی رفیق با مسائل جنبش، عشق عمیقش به توده ها و رفقای سازمانیش، کینه ی بی پایانش به دشمن به همراه قابلیت های بیکرانیش از او عنصری ساخته بود که بی اغراق باید گفت وجودش ضامن رشد و اعتلای سازمان ما بود. نه فقط قابلیت او در تربیت رفقای جدید، نه فقط قدرت سازماندهی و نه فقط توانائی ایجاد و تهیه ی امکانات لازم برای سازمان، نه فقط شجاعت و خونسردی بی نظیرش در جریان عملیات نظامی و مواقع خطر، بلکه اصولاً او از انرژی انبوهی برخوردار بود که آمیخته با بینش انقلابیش، باعث رشد و گسترش سازمان و اعتلای جنبش کمونیستی ایران گردیده است .

باشد که کمونیست های ایران با درس گیری از زندگی پرافتخار این رفیق و با ادامه ی راه انقلابی چریک های فدائی خلق یاد او را در تاریخ خلق های ایران زنده نگهدارند.

در این جا ما از " نبرد خلق " شماره ی ششم، ارگان "سازمان چریک های فدائی خلق ایران" قسمت هائی از زندگی این چریک فدائی کبیر را نقل می کنیم.

سال 50، سال دشواری برای سازمان ما بود. بی تجربگی یک مسئله عمومی بود، ولی کارهای عملی بی نهایت زیادی باید صورت می گرفتند. مأموریت های زیادی بودند که باید با موفقیت انجام می شدند، تا امر سازمان به پیش رود، در چنان شرایطی رفیق علی اکبر جعفری به سازمان پیوست. او در ابتدای ورودش اجبارا به مأموریتی خطرناک و مشکل اعزام شد. رفقای مسئول که این مأموریت را به او واگذار کرده بودند، هرگز فکر نمی کردند که یک کادر بی تجربه بتواند خوبی از عهده ی این کار برآید و اجرای مأموریت را نوعی ریسک اجباری تلقی می کردند، ولی رفیق جعفری مأموریتش را به طور خلاف انتظاری دقیق و بی کم و کاست اجرا کرد و با موفقیت بازگشت. رفیق جعفری پس از بازگشت از مأموریت در یکی از شاخه های عملیاتی سازمان با مسئولیت حسن نروزی مشغول کار شد. رفیق جعفری در عملیات جشن های ۲۵۰۰ ساله، عملیات بعدی سازمان فعالانه شرکت جست و نقش های محوله را به بهترین وجهی ایفا نمود. رفیق جعفری از معدود رفقای بود که در جلسات انتقاد از خود پس از عملیات معمولاً انتقادی به او وارد نبود. دقت، وسواس و تعهد بی نظیر او ضامن مستحکمی در موفقیت های پیاپی او در اجرای درست مأموریت ها و مسئولیت هایش بودند.

رفیق جعفری بعدها در سال 51 در موقعیتی قرار گرفت و به سطحی از رشد تشکیلاتی دست یافت که توانست مستقلاً شاخه ای تشکیل دهد. او در موضع جدیدش فعالانه وارد اقدام شد و تعداد زیادی از مبارزان تازه به سازمان پیوسته را با تعالیم و تجارب سازمان آشنا نمود و معیارها و مفاهیم تشکیلاتی را به آنها آموخت. او واحدهای با ارزشی را به وجود آورد که دستاوردهایشان در افزایش قدرت و امکانات سازمان نقش تعیین کننده داشت. در این دوره او به خاطر نقش ارزنده اش در پیشبرد امور سازمان به عضویت مرکزیت سازمان برگزیده شد و از آن پس در نقش یکی از مسئولین اصلی سازمان به فعالیت های انقلابی خود ادامه می داد. در این دوران او به مثابه یک پراتیسین برجسته ی انقلابی درخشید و با اقدامات پیگیر و درخشان خود در رشد و تثبیت سازمان نقش بسزائی ایفا کرد.

رفیق جعفری در طول خدمات سازمانیش نمونه ی برجسته ای از خلاقیت انقلابی بود. قدرت ابتکار و تلاش های او در جهت خلق امکانات تازه برای مبارزه کم نظیر بود، رفیق عشقی عمیق نسبت به توده های تحت ستم میهنمان داشت. رفقا به یاد دارند که هنگامی که درد و رنج های بیکران توده ها را می دید چگونه منقبض می شد و نفرت عمیقی از ریشه های این نابسامانی ها و عوامل ایجاد کننده ی آن سراپای وجودش را فرا میگرفت.

رفیق جعفری از عشق عمیقی نسبت به وظیفه انقلابیش و نسبت به رفقای همزمش برخوردار بود. تمام رفقای بی که با او کار کرده اند بخاطر می آورند که حتی یک برخورد عادی با او چه انرژی و نیرویی به آنها میداد. او نه تنها منبع بیکرانی از انرژی و خلاقیت بود، بلکه قادر بود این امتیازات خود را به رفقای دیگر نیز انتقال دهد و شور و شوق بی پایان رفقا را به فعالیت ها و تلاش های پیگیر رهنمون شود.

رفیق جعفری در روزهای دشوار سازمان، در شرایطی که ما زیر ضربات بی‌پای و سنگین دشمن قرار می‌گرفتیم با مغزی سرد و قلبی گرم و روحیه ای سرشار از سازندگی و با خونسردی حوادث را استقبال می‌کرد و در جهت ترمیم ضایعات و بازسازی نیروها و امکانات سازمان تلاش می‌نمود. او در بدترین لحظات زندگی انقلابی نیز مانند کوه پایدار بود و همچنان مسرور و سرفراز در راه بزرگی که سازمانش آغاز کرده بود، نبرد می‌کرد.

حادثه ای ناشی از کار مداوم و پی‌گیرش شهادتش را بدنبال آورده است. رفیق جعفری، درحالی که برای انجام مأموریتی عازم مشهد بود، بر اثر خستگی ناشی از کار مداومش لحظه ای در پشت فرمان اتومبیل به خواب رفت و همین باعث بروز تصادفی شدید شد که به شهادت رفیق منجر گردید.

امروز جای او در میان هم‌زمانش خالیست ولی دیر نیست روزی که دهها رفیقی که او پرورده است با الهام از صداقت، ایمان و خلاقیت و روحیه نیرومند او جای خالی او را پُر کنند و همچنان راه بزرگ او را تا پیروزی نهایی ادامه دهند.

پروسه انقلاب نوین ایران علیرغم تمام تلفاتی که می‌دهد، همچنان در حال بالندگی و گسترش است و حتی ضرباتی سنگین و دردناک همچون شهادت رفیق کبیری چون علی اکبر جعفری مانعی جدی بر سر رشد آن ایجاد نخواهد کرد.

با ایمان به پیروزی راهمان

"به پیش به سوی بسیج توده ها"

---

### پیش در آمد کوتاه

بورژوازی لیبرال، این ترکیبی است که بسیاری از اپورتونیست ها از جمله اپورتونیست های غاصب نام سازمان چریک های فدایی خلق ایران در به اصطلاح تحلیل های خود بکار می‌گیرند.

این ترکیب امروزه ورد زبان آخوندها نیز هست. آن‌ها نیز بر سرمنابر و در حوزه‌ی کار تبلیغی خود از آن سود می‌جویند و این ارمغان اپورتونیست‌ها برای آنان است. و در پی این همه، واژه‌ی مذکور بر سر زبان توده نیز افتاده است.

وقتی بفهمیم که اپورتونیست‌ها این ترکیب را برای پنهان کردن حقایق اختراع کرده‌اند، آن وقت می‌توانیم به درستی نقش آن‌ها را در فریب توده‌های مردم درک کنیم و ببینیم که چگونه آن‌ها در این امر همدست و همکار قدرت‌مداران مرتجع و ضد خلقی کنونی شده‌اند.

اپورتونیست‌ها می‌کوشند تا با استفاده از این واژگان لبه‌ی تیز مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و طبقاتی موجود در جامعه‌ی ما را کند سازند، تا به خیال خود بتوانند به تدریج کنترل آن را بدست آورند. این واژگان نمودار بسیار ارزنده‌ای از ایدئولوژی رفرمیستی آنهاست که در عین حال تمایلات تسلیم طلبانه، پاسیفیستی و رفرمیستی آن‌ها را نشان می‌دهد.

طبق این تئوری پوچ و مهمل که هیچگونه رابطه‌ای با واقعیت ندارد، حاکمیت کنونی به دو پاره‌ی کاملاً متفاوت تقسیم می‌شود. یکی بورژوازی لیبرال و یکی جناح مترقی و انقلابی. آنگاه تمام جنایات، تمام نابسامانی‌ها و حرکات ضد انقلابی این حاکمیت برگردن بورژوازی لیبرال قرار می‌گیرد و بدین وسیله بخش دیگری از هیئت حاکمه تطهیر و تبرئه می‌شود. آن‌ها با طرح این تئوری موزیانه این ایده را در توده‌ها رسوخ می‌دهند، که بخشی از هیئت حاکمه جزء نیروهای خلقی بوده و با کمک آن می‌توان انتظار اقدامات انقلابی را داشت و بدین گونه توده‌ها را از عمل مستقل خود باز داشته و آن‌ها را منوط و مشروط به موقعیت این جناح مترقی و انقلابی!! خیالی می‌نمایند.

رساله حاضر می‌کوشد تا براساس چند مقاله از مقالات منتشره از "سازمان پیکار برای..." این تئوری را مورد چون و چرا قرار داده و ماهیت ضد علمی و ضد انقلابی آن را افشاء کند. این اولین مقاله ایست که در این زمینه منتشر می‌شود، ولی بی‌شک آخرین مقاله نخواهد بود. زیرا تئوری "بورژوازی لیبرال" بیش از این باید افشاء شود تا سُموم کشنده آن در ذهن توده‌ها خنثی شود.

با ایمان به پیروزی راهمان

چریک‌های فدائی خلق ایران

بهمن ۵۸

## 1- ماهیت دولت، جنبش خلقی و شیوه ی برخورد اپورتونیست ها

ما از مدتها پیش خطر تحلیل های اپورتونیستی را از ماهیت طبقاتی دولت کنونی خاطر نشان ساخته و از نتایج عملی آن برای نهضت خلق سخن گفته ایم. با نگاهی هر چند گذرا بر تحلیل های اپورتونیست ها، دو خصوصیت عمده ی آن ها بلافاصله آشکار میشود. یکی این که شناخت طبقات از شناخت افراد شروع شده و در همان حد متوقف می گردد و دیگر آن که در شناخت این افراد، تحلیل هایی که در گذشته از موضع طبقاتی آن ها صورت گرفته به وضعیت امروز آن ها تعمیم داده می شود.

تحلیل های اپورتونیستی با حفظ این دو خصلت اساسی برای جنبش انقلابی خلق ما به مثابه ی یک خطر بزرگ می باشد. خطر این تحلیل ها به ویژه در شرایط کنونی به مراتب بیش تر است. امروز بورژوازی وابسته به کمک عده ای از انقلابی نماهای دیروز، درست به شیوه ی محمد رضا شاه، مشغول افترا بستن به نهضت های خلقی می باشد. محمد رضا نیز نهضت های مردمی را با اشاره به برخی افراد یا جریاناتی که خود را در صف آن جا زده بودند، ارتجاعی، فنانیک، مخالف ترقی و نوکر بیگانه می خواند. امروز نیز بورژوازی وابسته - البته از زبان انقلابی نماهای دیروز - همان تهمت را به نهضت خلق ما می زند.

بیش از دو سال می گذرد که خلق ما به یک جنبش بی سابقه دست زده است و در این مدت هر روز عده ای مدعی رهبری آن شده اند و روز بعد همین نهضت آبروی این مدعیان دیروزی را برده و نشان داده است که چگونه اینان در مقابل قیام خلق قرار دارند. بدین ترتیب جنبش خلق ما روز به روز پیش تر رفته و همچنان دامنه و عمق بیش تری می باید.

زمانی محمد رضا شاه قیام تبریز را برانگیخته ی بیگانگان و دشمنان می خواند و از مردم تبریز می خواست تا دستاویز این اجانب قرار نگیرند، که البته منظور او از بیگانگان و دشمنان معلوم بود و امروز نیز حکام جدید به مردم تبریز هشدار می دهند که دست از قیام بردارند، چرا که مورد سؤاستفاده دشمن قرار می گیرند و یا حتی پیش تر می روند و این قیام را برانگیخته ی بیگانگان می خوانند! و با این دستاویز خلق را به باد تهمت و افترا می گیرند. این بار اپورتونیست ها نیز با آن ها همناوبی می کنند و در نتیجه ذهن مردم را در مورد مفهوم واقعی گفته های حکام جدید مخدوش می سازند. اپورتونیست ها شناخت ماهیت دولت کنونی را بر پایه ی ادعا های حکام جدید قرار می دهند و برای آن که کسی متوجه عمل آن ها نشود، سخنان آنان را اندکی جا بجا می کنند و از ضعف های بسیار بزرگ و آشکار پیراسته می سازند تا عدم تطابق آشکار گفته هایشان را با وضعیت واقعی مخفی دارند و آنگاه خودشان هم چنین نتیجه می گیرند که این نه یک قیام خلقی، بلکه نتیجه ی تحریکات دشمنان خلق است. و براساس این همه لاطائلات به خود اجازه می دهند تا به دنبال حکام جدید راه بیفتند و با اشاره به نام این یا آن شخص یا حزبی که خود را فعلا در صف خلق جا زده مدعی شوند که نهضت مذکور خصلتی ارتجاعی و ضد انقلابی دارد.

پس تصادفی نیست که مقاله "دعوای ولایت فقیه، خیانت لیبرال ها و هشدار به خلق آذربایجان" (1) با این جملات شروع می شود: "حوادث اخیر تبریز و نا آرامی در دیگر شهرهای آذربایجان قبل از آنکه نشانی از مبارزات انقلابی خلق ترک بر علیه ستم طبقاتی و ملی داشته باشد ناشی از تضادها و درگیری های طبقات حاکم است که اکنون بر سر مسئله رهبری میان قدرتمندان مذهبی خود را می نمایند و در این بین توده ی وسیعی از مردم ناآگاه را آلت دست خود می سازد." (تکیه روی کلمات از ماست)

از این ها نباید انتظار داشت تا در این مرحله که جنبش مردم ما تا این حد دامنه و عمق یافته است، ماهیت آن را تشخیص دهند و در قبال آن درصدد ایفای وظایف خود برآیند. نه، ما بارها گفته ایم که همه ی این تحلیل ها نتیجه تمایلات عملی آنهاست و نه حاصل بررسی جریانات عینی. این ها نمی فهمند که اگر خلق برای قیام آمادگی نمی داشت و اگر نیازهای عینی مردم نبود، امکان نداشت که توده های مردم گروه گروه، علیرغم همه ی تحمیق ها و تهدیدهای هیئت حاکمه و کارشکنی های اپورتونیستی به مبارزه برخیزند. این ها نمی فهمند اگر چنین زمینه های بسیار رشد یافته وجود نمی داشت هیچ یک از مرتجعین مورد نظر آن ها نمی توانستند قیامی توده ای بپا کنند. این ها نمی فهمند که هر قیام توده ای "قبل از هر چیز" یک قیام توده ای است. و این که اگر به علت تضادهای موجود "در هیئت حاکمه" عده ای قصد بهره برداری از این قیام را به نفع خود داشته باشند، نه گناه قیام مردم است و نه امری غیرطبیعی و این موضوع هم خصلت توده ای بودن آن را نفی نمی کند. باید دانست که سیل خروشان جنبش این ها را هم از سر راه خود جارو خواهد کرد. همانگونه که کسانی دیگر را در دوران قبل از این جارو کرد.

زمانی بود که عده ای گمان می کردند و بسیاری از تحلیل های اپورتونیستی هم نشان می داد که فلان شخص یا فلان گروه در رهبری جنبش قرار گرفته و جنبش را مطابق منافع خود یا گروه خود و یا گروهها و طبقات مورد علاقه ی خود به پیش می برد. و دیدیم که آن فرد یا افراد به حکومت رسیدند و از جنبش خلق خواستند که آرام بگیرد، ولی معلوم شد که نهضت هدف های دیگری داشته و راه خود را تعقیب می نموده و تقاضای این ها هم اثری نداشته است. امروز اپورتونیست ها افراد دیگری را در رأس نهضت نشان می دهند و حاضرند به خاطر مقابله با این خطر بزرگ با ارتجاعی ترین محافل هیئت حاکمه همنوایی و همگامی کنند!! ولی خوشبختانه جنبش خلق گوش به این اراجیف نداده و به راه خود ادامه می دهد. (2)

اگر کسی بخواهد مرتجعینی را رسوا کند که می خواهند با استفاده از جنبش خلق حساب های خصوصی خود را تصفیه کنند، باید در این جنبش ها شرکت کند، خود آگاهی و تشکل آنان را بسط دهد و خلاصه آن ها را هر چه عمیق تر سازد. راه دیگری برای "رسوا کردن" این مرتجعین وجود ندارد. سازمان هایی چون پیکار که شانه بالا می اندازند و نهضت مردمی را با یک رشته دلایل پوچ و توخالی، جنبشی ارتجاعی قلمداد می کنند، تنها و تنها می خواهند "پاسیفیسیم" ضد انقلابی خود را لاپوشانی کنند. به همین جهت راهی که اپورتونیست ها برای "رسوا کردن" این مرتجعین انتخاب کرده اند، بیش از هر کس دیگری خود آن ها را رسوا می کند.

ما با توجه به تحلیلی که مخصوصا سازمان پیکار در رابطه با مرحله ی جدید قیام خلق از دولت کنونی ارائه داده است، کوشش می کنیم آن چه را که درگذشته به طور کلی گفته ایم با تفصیل بیش تری تشریح کنیم. اما لازم است یک نکته را تذکر دهیم و آن این که اگر چه این سازمان بارها تحلیل های خود را از وضع دولت به اقتضای زمان تغییر داده ولی ماهیت این تحلیل ها هرگز تغییر نکرده است. لذا ما در این مقاله، بررسی خود را بر مقالات "زیگزاگ های ضدانقلاب و انعکاس یک جانبه ی آن در صف انقلاب"(3)، "کارگران و زحمت کشان و توده های رزمنده ی آذربایجان و ایران"(4) و پیام "کمیتة ی آذربایجان"(5) سازمان پیکار که در ارتباط با قیام اخیر مردم قهرمان آذربایجان نگاشته شده، متمرکز می کنیم.

\*\*\*\*\*

۲ - "سازمان پیکار برای ... " فریب کار است!

گفتیم که یکی از خصلت های مهم تحلیل های اپورتونیستی این است که تحلیل بجای آن که بر بررسی جریانات عینی استوار باشد، نقش افراد را اساس کار خود قرار می دهد و در تشخیص ماهیت جریانات عینی تنها به پایگاه طبقاتی این افراد رجوع میکند و در این زمینه نیز صرفا گذشته مبارزاتی این افراد را مورد نظر قرار داده و تحول پایگاه طبقاتی آن ها را در طول تاریخ منعکس نمی نماید. یکی از مهم ترین کسانی که اساس تمام تحلیل های اپورتونیستی بر محور وجود او دور میزند شخص خمینی است. این ها خمینی را نماینده ی "خرده بورژوازی ملی"، "خرده بورژوازی سنتی"، "خرده بورژوازی مذهبی"، و یا به قول مقاله ی "دعوی و ولایت فقیه" نماینده ی "خرده بورژوازی انحصار طلب" و یا به قول پیام "کمیتة ی آذربایجان" سازمان پیکار در مورد وقایع آذربایجان نماینده ی "کاسب کاران پولدار" و یا به قول مقاله ی "زیگزاگ های ضد انقلاب"، "خرده بورژوازی مرفه سنتی" می دانند و همین تحلیل به آن ها کمک می کند که رهبری جنبش را از آن این خرده بورژوازی دانسته و گمان برند که قسمت اعظم قدرت حاکمه در دست همین خرده بورژوازی متمرکز است. این ها برای آن که نشان دهند دولت نماینده ی خرده بورژوازی است لازم نمی دانند که به تحلیل عملکردهای دولت بپردازند و از روی اقدامات دولت زمینه های عینی استنتاج خود را نشان دهند، بلکه بیان این موضوع را کافی می دانند که امر ونهی دولت در دست خمینی است و خمینی هم که در قدیم نماینده ی خرده بورژوازی بود و به این صورت به خیال خودشان ماهیت قضیه را روشن می سازند.

همه می دانند که در یک طرف هیئت حاکمه، بازرگان و دارو دسته اش قرار دارند و چه کسی است که این ها را شناسد. اگر بخواهیم سابقه ی تاریخی و بستگی طبقاتی بازرگان را ملاک قرار دهیم، او به بورژوازی ملی تعلق دارد و پایگاه طبقاتیش را همین بورژوازی ملی تشکیل می دهد. ولی کافیست که این سخن را بگوییم تا هر گونه تعین و تشخیص خود را به عنوان یک سازمان مبارز طبقه کارگر، به عنوان سازمان پیرو مارکسیسم - لنینیسم معتقد به خط و مشی توده ای! از دست بدهیم و به یک "توده ای" تمام عیار تبدیل شویم. اگر خمینی نماینده ی خرده بورژوازی و بازرگان نماینده بورژوازی ملی باشد که این همان تحلیل حزب توده می شود. پس باید چاره ای و لغت پردازی جدیدی کرد. و در همین جاست که اصطلاح بورژوازی لیبرال به کمک پهلوان پنبه های پیکار آمده و در این تحلیل ها نقش جادویی خویش را برای آنان و سایر همپالگی هایشان بازی می کند. چون این حداقل تفاوت میان آن ها و توده ای ها چیزی نیست که به هیچ وجه حاضر به فدا کردن آن باشند. اما ببینیم خود "بورژوازی لیبرال" واقعا چیست؟ در همین مقاله "زیگزاگ های ضدانقلاب" بار دیگر بورژوازی لیبرال در داخل پرناتز تعریف شده است: "بورژوازی لیبرال (بورژوازی متوسط غیر وابسته)".

اکنون باید پرسید وقتی سخن بر سر وابستگی یا عدم وابستگی باشد و وقتی که سرمایه ی بومی غیر وابسته را در تمام فرهنگ های دنیا، سرمایه ملی بنامند و مالک این سرمایه را هم بورژوازی ملی بخوانند، چه مصلحتی این نامگذاری را ایجاد می کند. حتی وقتی سازمان پیکار به هواداران تر "بورژوازی ملی" تشر می زند که "آن ها بورژوازی لیبرال خیانت پیشه ی ایران را با بورژوازی ملی یک کشور نیمه مستعمره - نیمه فئودال اشتباه گرفته و دموکراتیسمی را که این بورژوازی ملی به دلیل اتکاء اقتصادی به تولید و بازار داخلی می تواند دارا باشد، با خیانت پیشگی بورژوازی لیبرالی که در سیستم سرمایه داری وابسته اساسا به تولید داخلی متکی نبوده و بورژوازی متوسط غیر وابسته را تشکیل می دهد، عوضی گرفته" اند، باز هم مشکلی حل نمی گردد. از این عبارت می توان فهمید که "دموکراتیسم" بورژوازی ملی از بستگی آن به تولید ملی داخلی ناشی می شود، ولی جالب این جاست که حتی اشاره ای به گرایش های ارتجاعی این بورژوازی ملی نمی گردد. و این همان خصلتی است که از نظر همه ی هواداران تر بورژوازی ملی در جریان انقلاب ظهور می کند و بورژوازی ملی را حتی در رهبری مرتجعین قرار می دهد. اما چرا سازمان پیکار که می خواهد در عقاید دیگران تر بورژوازی ملی را مورد انتقاد قرار دهد، آن را در جامعیت خود مورد انتقاد قرار نمی دهد؟ آن ها که به وجود بورژوازی ملی اعتقاد دارند، برای این بورژوازی دو خصلت قائلند که هر یک از این دو در مراحل مختلف انقلاب ظهور می کند. یکی از این دو خصلت "دموکراتیسم" است که سازمان پیکار هم به آن اشاره می کند. و اما خصلت دوم بورژوازی ملی کدام است؟ جواب این پرسش اتفاقا همان چیزی است که سازمان پیکار آن را نادیده می گیرد و آن خصلت

خیانت پیشگی این بورژوازی می باشد. دلیل بی توجهی سازمان پیکار کاملاً روشن است، زیرا که این صفت ظاهراً تنها برانده ی " بورژوازی لیبرال" ساخته و پرداخته ی خود اوست، ولی بهر حال "بورژوازی ملی" آن چنانکه مثلاً در چین وجود داشت، صفت مشخصه اش تنها "دموکراتیسم" نبود و در این زمینه به هیچ وجه از خود پایداری نشان نمی داد، بلکه همچنین ( و این در مرحله ای از انقلاب ضدامپریالیستی صفت غالب وی گردید) "خیانتکار" و "سازشکار" بود. حال اگر بورژوازی ملی "خیانتکار" و "سازشکار" باشد که با اوجگیری انقلاب ضدامپریالیستی احتمالش بسیار زیاد هست - تفاوتش با "بورژوازی لیبرال"، "خیانتکار" و "سازشکار" در چیست؟

ولی این تازه همه ی حرفی نیست که در مورد این مطالب می توان گفت. آیا از نظر سازمان پیکار در کنار "بورژوازی ملی" چین - پیکار این نام را تنها به آن بورژوازی چین اطلاق می کند که به تولید و بازار داخلی متکی است - وجود "بورژوازی لیبرال" - که در عین "غیر وابسته" بودن به تولید و بازار داخلی نیز متکی نیست - امکان پذیر نبود؟ اگر نبود، چرا؟ در حالی که در کشور ما در کنار بورژوازی وابسته، با آن تولید وسیع و حالت تعرضی اش چنین موجودی می تواند زندگی داشته باشد. پس چگونه در کنار مثلاً "بورژوازی ملی" چین چنین چیزی امکان وقوع نمی یابد؟ اما اگر چنین بورژوازی ئی در آن جا هم وجود داشته، آیا نامش باز هم "بورژوازی ملی" بود؟ و اگر چنین نامی داشته، چرا این اشتباه را سازمان پیکار تذکر نمی دهد و نمی گوید که باید نام آن را "بورژوازی لیبرال" می گذاشتند. و به هر حال در این زمینه از این گونه سؤال ها زیاد می توان کرد. ولی از طرح این مسئله که مسلماً سازمان پیکار حل پاره ای از آن ها را بر عهده ی کمونیست های چین خواهد دانست، بگذریم و ببینیم که در این تعریف برای "بورژوازی لیبرال" چه خصوصیتی ذکر می شود.

ما در همان جمله دیدیم که سازمان پیکار با بینش "مارکسیست - لنینیستی" مسائل را مورد تحلیل قرار می دهد بدان معنی که برای امور روبنایی علل زیربنایی جستجو می کند و نمونه درخشان این نوع تحلیل را هم در برابر خود داریم: پاسخ پیکار در رابطه با این پرسش که چه شرایطی دموکراتیسم بورژوازی ملی را ( که امری روبنایی می باشد) مثلاً در کشوری مانند چین بوجود می آورد؟ کاملاً ماتریالیستی است: از "... اتکاء اقتصادی به تولید و بازار داخلی ..." ولی صفت مشخصه ی "بورژوازی لیبرال" چیست؟ آن چه مسلم است این است که در مورد این بورژوازی نباید گمان "دموکراتیسم" بُرد، بلکه آنچه را به سهولت می توان به آن نسبت داد همانا "خیانت پیشگی" اوست. ولی خوب می دانیم که "خیانت پیشگی" خود نیز یک خصلت روبنایی است. اما چه چیزی اساس زیر بنایی این "خیانت پیشگی" را تشکیل می دهد؟ ظاهراً سؤال ناراحت کننده ای را طرح کرده ایم و مسلماً وقتی وضع ناراحت کننده تر می شود که اصرار ورزیم و بخواهیم تا این اساس زیر بنایی را در گفته های سازمان پیکار مشخص نماییم. علت "خیانت پیشگی" "بورژوازی لیبرال" چه بوده و خیانتی که او انجام می دهد از چه نوع است؟ آیا "بورژوازی لیبرال" به دلیل وابستگی اش به امپریالیسم "خیانت پیشه" است؟ نه! به هیچ وجه چنین نیست. ما در تعریف دیدیم که اساساً از نظر سازمان پیکار "غیر وابسته" صفت مشخصه ی این بورژوازی است. پس چه عاملی او را به "خیانت" وامیدارد؟ ممکن است آقایان کنترل اعصابشان را از دست بدهند و بگویند: برای آنکه ذاتاً "خیانت پیشه" است. ما خواهیم گفت نه، باید با اعصاب راحت تری بحث کرد. یک چنین پاسخی ماتریالیستی نبوده و زیننده ی "مارکسیست لنینیست های معتقد به خط مشی توده ای" نمی باشد.

پس پیش تر می رویم و سعی می کنیم که در گفته های سازمان پیکار برای سؤال دوم خود پاسخی مناسب بیابیم. واقعا خصوصیت بورژوازی لیبرال چیست؟

ما از پیش می دانیم که بورژوازی لیبرال شامل "تجاریزار"، "استادان دانشگاه" و "وکلا دادگستری" می باشد. اما این دانسته که مشکل ما را حل نمی کند. زیرا این ها مصداق های بورژوازی لیبرالند. این ها کسانی هستند که اصطلاح بورژوازی لیبرال از طرف مبتکرین این اصطلاح بر آن ها اطلاق شده است و مشکل ما هم این نیست. مشکل ما کشف خصوصیت این بورژوازی لیبرال است. ما به دنبال آن عامل زیر بنایی که این بورژوازی لیبرال را تعیین کرده و همان عاملی که باعث شد تا این گروه های ظاهراً متفاوت را در یک مقوله گرد آوریم، می باشیم و لازم است تا برای رسیدن به این مقصود به بررسی بیشتری بپردازیم.



بورژوازی لیبرال که نباید "خیانت پیشگی" او را با "دمکراتیسم" "بورژوازی ملی" اشتباه کرد عبارت از آن بورژوازی است که "... در سیستم سرمایه داری وابسته اساسا به تولید داخلی متکی نبوده و بورژوازی متوسط غیر وابسته را تشکیل میدهد...". ظاهرا پاسخی را که در جستجویش بودیم یافته ایم. سازمان پیکار به همان شیوه ای که از وی انتظار می رفت یعنی به شیوه ای ماتریالیستی ظاهرا یکی از صفات سالبه و یکی از صفات موجبه ی زیر بنایی بورژوازی لیبرال را بیان کرده است. حال ضروری است تا بررسی بیشتری به عمل آوریم و با این عبارات بیشتر آشنا گردیم.

صفات سالبه ی زیر بنایی "بورژوازی لیبرال" بدین معنی است که این بورژوازی به "تولید داخلی متکی" نمی باشد. وقتی برای بورژوازی سه قلمرو عمل بشناسیم: تولید، تجارت، و بانکداری، طبق این تعریف می فهمیم که یکی از خصوصیات "بورژوازی لیبرال" این است که بورژوازی تولیدی نیست. و اما صفت موجبه ی بورژوازی لیبرال چیست؟ از عبارت "بورژوازی متوسط غیر وابسته" چنین بر می آید که صفت موجبه ی بورژوازی لیبرال "غیر وابستگی" او می باشد و وقتی توجه داشته باشیم که این خود یک صفت منفی است، می بینیم که در وحله اول تنها فریب عبارت پردازی را خورده بودیم.

ما تا این جای قضیه فقط دو چیز را درباره ی بورژوازی لیبرال فهمیدیم. یکی این که در تولید شرکت ندارد و دیگر آنکه وابسته هم نیست. اما این ها همه خصوصیات هستند که بورژوازی لیبرال فاقد آنهاست. پس واقعا این بورژوازی چه خصوصیتی را دارا است؟ از تحلیل جمله ی بالا فقط این نکته می ماند که بورژوازی لیبرال "متوسط" است. متوسط به نسبت به چه کسی؟ و پایین و بالای این متوسط را چه گروه هایی از بورژوازی تشکیل می دهند؟ معلوم نیست.

خوب حالا یک سؤال دیگر را مطرح سازیم. "بورژوازی تجاری" را در نظر بگیریم که در نوشته های سازمان پیکار از آن به عنوان بخش مهمی از بورژوازی لیبرال نام برده می شود. می خواهیم بدانیم که آیا کار "بورژوازی تجاری" جز مبادله ی کالاها پی است که خود از جریان تولید ناشی می شوند؟ و آیا هر گاه بورژوازی تجاری مشغول مبادله کالاها پی باشد که در سیستم سرمایه داری وابسته و در تولید سرمایه داری وابسته تولید کردند، می توان از "غیر وابسته" بودن این بورژوازی سخن گفت؟ آیا وابستگی از این بیشتر می شود که زندگی و مرگ طبقه ای بستگی به تولید بورژوازی وابسته داشته باشد؟ و آیا وابستگی از این حد هم بیشتر امکان دارد؟ ما به سازمان پیکار توصیه می کنیم که لاقط بخشی از "تولید ملی" را نیز برای حیطه ی عمل این "بورژوازی لیبرال" از اد کند تا این "غیر وابستگی" از "بورژوازی وابسته" اندکی امکان تحقق یابد.

در سیستم اقتصادی ایران، بورژوازی تجاری ناگزیر واسطه صدور و ورود کالاها امپریالیستی و برآورنده ی نیازهای پروسه ی تولید سرمایه داری وابسته است. ولی در عین حال سازمان پیکار آن را غیر وابسته به سرمایه داری وابسته معرفی می کند. در این جا دیگر لازم نیست پیشتر رویم و نشان دهیم که این بورژوازی تجاری مخصوصا در ۱۵ سال اخیر با چه بندهای نیرومندی به سرمایه ی مالی امپریالیستی وابسته شده است و دیگر لازم نیست بپرسیم که چگونه در حالی که قبول می کنند بورژوازی وابسته تمام تولید جامعه را در چنگ خود دارد، جریان مبادله را که بررسی مارکسیستی نشان می دهد نتیجه ی ولایه ی طبیعی جریان تولید است، مستقل می دانند و امکان عدم وابستگی به تولید بورژوازی وابسته را برای بورژوازی تجاری قائل می شوند.

آن ها پس از این آسمان و ریسمان بافتن، از آن جا که می بینند دست هواداران تیز وجود بورژوازی ملی بیش از آن روشده است که بتوان با حفظ آن طرز تفکر باز هم مدعی مارکسیسم - لنینیسم بود و به دلایل آشکار سیاسی اصطلاح مبهم "بورژوازی لیبرال" را جعل می کنند و با هر توضیحی بر ابهام آن می افزایند. آن ها که جامعه ی ما را نیمه مستعمره -

نیمه فنودال توضیح می دهند یا آن هایی که جامعه ما را نیمه مستعمره ای می دانند که در عین حال تولید بورژوازی ملی نیز در آن وجود دارد، یکبار و فقط یکبار برای همیشه خود را از واقعیت جدا می کنند و دیگر هر چه می سازند و هر چه می گویند زاینده و نتیجه ی همین یک گناه است. ولی کسانی که می پذیرند نظام تولیدی جامعه ی ما نظام تولیدی بورژوازی وابسته است، اگر روزی هزار بار ناگزیر خود را از واقعیات جدا کنند باز هم نمی توانند سخنی بگویند که لاقل در عالم غیر واقعی ذهنیات با سخنان قبلی شان مطابقت داشته باشد.

اگر تحلیل تئوری مبارزه مسلحانه یا به قول اپورتونیست ها "مشی تمام خلقی چریکی" برای این دسته از اپورتونیست ها هیچ چیز نداشت، این امکان را به آن ها داد تا تر سرمایه داری وابسته را از این تئوری به عاریت گرفته و بر خود بیالند و خود را سوای آنها بی که جامعه ی ما را نیمه مستعمره - نیمه فنودال می دانند و یا آنهایی که به تولید بورژوازی ملی اعتقاد دارند، جا بزنند. ولی این اقتباس که آنها ظاهرا حیات خود را به آن مپیونند، روزی هزار بار جانشان را می گیرد. تحلیل جامعه ی ما به عنوان جامعه ای که نظام بورژوازی وابسته در آن حاکم است به هر صورتی که پذیرفته شود، باز در عمل برخوردی کاملاً انقلابی را ایجاب می کند، ولی چه باید کرد؟ وقتی که اپورتونیست ها نمی خواهند در عمل انقلابی باشند و در عین حال از لحاظ سیاسی مصلحت شان نیست که تر بورژوازی وابسته را به کنار گذارند، آن گاه هر روز باید واژه ی جدیدی به فرهنگ مارکسیسم وارد کنند و یکی از آن واژه ها هم "بورژوازی لیبرال" (6) است. همه ی این اختراعات صورت می پذیرند تا نتایج انقلابی ای را که از تر بورژوازی وابسته حاصل می شود، مخدوش سازند. ولی اگر این کار آن ها صرفاً برای آن بود که به خودشان و سازمان شان سروصورتی دهند و آبرویی کسب کنند، مسئله ای نبود. حتی وقتی به کمک این تحلیل ها برای خود وظایف عملی انقلابی ای نمی شناسند، باز هم این تحلیل ها خطری برای نهضت بحساب نمی آید و می توان گذاشت تا عده ای بی عمل برای توجیه بی عملی خود تئوری هایی بسازند و خود را به دست کاری کردن این تئوریها سرگرم کنند. ولی همه ی این ها وقتی به خطری تبدیل می شوند که آن ها در مقابل جنبش خلق قرار گرفته و با مراجعه به این تحلیل ها جنبش خلق را به باد افترا گیرند و سخنانی از آن قبیل گویند که در مقاله ی "دعوای ولایت فقیه... راجع به آذربایجان و مشابه آن را در مورد گُردستان گفتند.

اینان با اتکاء به این تحلیل ها!! همه چیز را از پیش می فهمند. از سازشهایی که هنوز صورت نگرفته ولی صورت خواهد گرفت، گزارش می دهند و پیشاپیش نحوه ی مقابله با سازشکاری سازشکاران را که پس از این صورت خواهد گرفت، ارائه می دهند. نه برای این که دلشان برای جنبش خلق می سوزد، بلکه برای آنکه سازشکاری ضمنی خود را با قدرت حاکمه بپوشانند. در جریان جنگ گُردستان دیدیم که چگونه مارکسیست - لنینیست های معتقد به "مشی توده ای" به هنگامی که خلق گُرد و نیروهای خلقی زیر شدیدترین حملات نظامی و تبلیغاتی دشمن بودند، با اتکاء به همین تحلیل ها و به سبک رمالان حرفه ای اعلام کردند که موازنه ی قوا و آرایش نیروها در شرایط کنونی بر سازشکاری و وابستگی فلان نیرو به اجنبی و اپورتونیسم و یا بی توجهی فلان نیرو به این سازشکاری و بالاخره بر "ناآگاهی" توده ها در حمایت از این نیرو، دلالت دارد. و پس از اعلام این پیش گویی های پیغمبر گونه تنها یک کار باقی مانده بود و آن این که در جای خود بنشینند و هر جا نشانه ای ظاهری از پدید آمده عوارضی که پیش بینی کرده بودند، می دیدند با خوشحالی آن را به رخ دیگران کشند و بگویند نگفتیم؟ ما خودمان از پیش می دانستیم.

آری خطر آن ها در همین جا آشکار شده و لزوم مبارزه ی ایدئولوژیک با تفکر آن ها نیز از همین جا ناشی می گردد. خصلت آن ها این است که در جایی که طبیعت مبارزه اتحاد را ایجاب می کند، به بهانه ی خودداری از سازشکاری تضاد های درون خلق را دامن می زنند و به اصطلاح با تکیه بر مارکسیسم - لنینیسم، "این ایدئولوژی طبقه تا آخر انقلابی" به مبارزه با تئوری های "تمام خلقی" پردازند و در آنجا که مصالح جنبش خلق رسواکردن قاطعانه و مبارزه جدی با دشمنان خلق را ایجاب می کند، به کمک تحلیل های آن چنانی چهره ی دشمن را محو کنند و مرز میان دشمن اصلی با دشمن فرعی و بطور کلی صف انقلاب و ضد انقلاب را مخدوش سازند. چنین است کار آن ها و چنین است خطری که آن ها برای جنبش ایجاد می کنند.

هر مبارز مارکسیست - لنینیستی می داند که در مبارزه علیه امپریالیسم و بورژوازی وابسته عناصری هم در صف خلق قرار دارند که در جریان این مبارزه کم کم سُست می شوند و اوج جنبش آن ها را می ترساند و همواره احتمال سازشکاری پاره ای از نیروها در جریان مبارزه وجود دارد و این مسئله ای نیست. اپورتونیست ها این حقایق را که از همان بدو پیدایش مارکسیسم جزو الفبای آن بوده است، به نحوی بیان می کنند که گویی هم اکنون آن را کشف کرده اند و این برای کسانی که اندکی با مارکسیسم آشنا هستند، خنده آوراست.

بحث بر سر وجود این سازشکاری ها نیست، بحث بر سر تفوق بر این سازشکاری هاست. نحوه ی حل این تضاد در عمل مهم است. عناصر سازشکار را باید در جریان عمل در موقعیتی قرار داد که امکان سازشکاری از آن ها سلب شود و یا سازشکاری شان حداقل ضربه را به جنبش زند. بحث بر سر حداکثر نیروهایی است که در حال حاضر می توان بسیج کرد، نه صرفاً نیروهایی که تا آخر می توان با خود همراه داشت و حل این مسائل است که در دستور عملی روز قرار دارد.

بیا بید دوباره از آن جا که هنوز ما به همه خصوصیات "بورژوازی لیبرال" پی نبرده ایم، به این مسئله پردازیم. این موجود عجیبی که در عین "لیبرالی"، "مستبد" و در عین "عدم وابستگی"، "غیر ملی" و حتی "ضد ملی" و در عین مخالفت کامل با بورژوازی وابسته "همدست" اوست و حتی واسطه ی اتحاد خرده بورژوازی لیبرال با امپریالیسم نیز می باشد، چنان که "خرده بورژوازی مرفه سنتی به وساطت همین خرده بورژوازی لیبرال است که بدام امپریالیستها افتاده و می رود تا سازش تاریخی خویش را با ضدانقلاب و ارتجاع عملی سازد" (مقاله زیگزاگ های ضدانقلاب) خصلت عجیب دیگری هم دارد که با همه ی انواع بورژوازی و اساساً با خصلت بورژوازی مغایر است. این خصلت در نوع حکومت ایده آل این بورژوازی لیبرال نهفته است.

اگر همه ی بورژواها خواهان تمرکز و یکپارچگی اقتصاد ملی باشند، این بورژوا لیبرال های "خیانت پیشه" می کوشند به قدرت دست یابند و نهایتاً با برقراری نوعی ملوک الطوائفی در ایران، آذربایجان را به تیول خود در آورند. (7) می بینیم که این ها عجب بورژوا لیبرال هایی هستند که خواستار حکومت فئودالی بوده و دنبال "ملوک الطوائفی" می گردند و "تیول" خودشان را می خواهند. بحثی نیست که چنین موجودی اگر در واقعیت وجود داشته باشد شایسته ی همه ی آن صفات ناپسند است که سازمان پیکار به آن نسبت می دهد.

ارشمیدس به دنبال نقطه ی اتکایی در فضا می گشت تا بتواند به کمک یک اهرم کره ی زمین را جا بجا کند و اپورتونیست های سازمان پیکار بدون آنکه چنین امور غیر ممکن را در واقعیات جستجو کنند، در ذهن خود، دو مفهوم خیالی ساخته و با آن همه چیز را در جنبش بزرگ خلق ما جا بجا می کنند. این دو مفهوم یکی همان بورژوازی لیبرال و دیگری خرده بورژوازی است که برخلاف مفهوم اولی، در هر جا که بیاید صفتی را به دنبال خود دارد. سازمان پیکار در خیال خود مفهوم "خرده بورژوازی انحصار طلب" و مفهوم "بورژوازی لیبرال" را می سازد و بدین گونه تصور می کند که خیلی راحت می توان حضور بورژوازی وابسته را در صحنه و پشت سر حرکات همه بازیکنان روی صحنه انکار کرد. پاسخ سازمان پیکار به این سؤال که بعد از قیام چه قدرت هایی در ایران بر سرکار آمدند، بسیار ساده است: "این دوران، دوران "قدرت های دوگانه" است و این قدرت های دوگانه عبارتند از "دولت لیبرال ها و کمپرادورها و ارگان های خرده بورژوازی مرفه سنتی ( "شورای انقلاب" و "کمیته های امام" و ...)". می بینید که بورژوازی وابسته به عنوان یکی از شرکاء و آن هم فقط شریک در داخل دولت به حساب می آید. دولتی که خود در شرایط پس از قیام در مقابل کمیته ها و شوراهای انقلاب که طبق این تعریف به "خرده بورژوازی مرفه سنتی" تعلق داشته اند، قدرت چندان نداشت. تازه تنها این کمپرادورها هستند که هنوز بجا مانده اند و الا خود نظام تولیدی بورژوازی وابسته از میان رفته، چون در جای دیگر همین مقاله می خوانیم "هیئت حاکمه مجبور است برای بقای حاکمیت خود به احیای سیستم سرمایه داری وابسته پردازد ...".

ملاحظه می شود که در این جا مرگ "سیستم سرمایه داری وابسته" فرض گشته و احیای آن نیز نه به اقتضای طبیعت این سیستم، بلکه به دست حاکمیت جدید و برای حفظ این حاکمیت صورت می گیرد. این است ماهیت نقشی که این اپورتونیست ها برای پوشاندن چهره ی واقعی سرمایه داری وابسته به امپریالیزم این دشمن اصلی خلق بر عهده دارند. آن ها با عبارت پردازی های خود همه ی تفسیرها و حتی احیاء سیستم "سرمایه داری وابسته" را به گردن هیئت حاکمه ی موجود که باز بنا به تحلیل آن ها نقش غالب در آن را "خرده بورژوازی مرفه سنتی" ابقاء می کند، می اندازند و به این ترتیب این خرده بورژوازی مرفه سنتی است که دشمن اصلی خلق جلوه می کند و کسانی که همه استدلال هایشان به این جا منتهی می شود جرأت آن را هم ندارند تا این نتیجه نهایی تحلیل های خود را به روشنی برای مردم اظهار دارند و اعلام کنند که در مرحله ی کنونی، تضاد عمده ی جامعه مطابق تحلیل های ما تضاد خلق با "خرده بورژوازی مرفه سنتی" می باشد. طبیعی است که از این ها نمی توان توقع چنین جسارتی داشت. آن ها پس از اینکه همه ی این کارها را انجام دادند و دستشان به همه ی این جنایت های تئوریک آلوده شد، درست به همان شیوه ای عمل می کنند که به اعتقاد خود آن ها هیئت حاکمه ی کنونی پس از آنکه دستش به خون خلق گرد آلوده گردید، بدانگونه عمل نمود یعنی " بصورت جمله پردازان الفاظ ضد امپریالیستی و انقلابی در می آیند".

از توضیح قسمت بعدی مقاله معلوم می شود این "کمپرادورها" هم تازه همه ی آن بورژوازی وابسته ی زمان شاه و مخصوصاً قسمت اصلی آن یعنی بورژوازی بوروکراتیک نیستند، بلکه صرفاً "بخش غیربوروکرات کمپرادورها" سابق می باشند و از بورژوازی بوروکرات اساساً در این دوران هیچ خبری در دست نیست. شاید این اپورتونیست ها که همه ی تحلیل هایشان را از افراد شروع می کنند، فرار عده ای از بورژواهای بوروکرات را با فرار بورژوازی بوروکرات از کشور یکی گرفته اند و شاید نادیده گرفتن نقش تعیین کننده ی بورژوازی بوروکرات در حوادث پس از قیام بهمن و غلو در تضاد "خرده بورژوازی سنتی انحصار طلب" که البته تقصیر تمام گناهانش بعهده ی تحریکات و حيله گری های "بورژوازی لیبرال" است با خلق، بنا بر مصلحت دیگری انجام می گیرد!!

به هر حال پس از آنکه بر مبنای تحلیل سازمان پیکار "خرده بورژوازی سنتی" در "شورای انقلاب" و "کمیته های امام" و "بورژوازی لیبرال" در "دولت" زمام امور را به دست می گیرند، ظاهراً وضع بسیار عجیب و گاه بسیار مضحکی بوجود می آید. "خرده بورژوازی سنتی" ظاهراً در صف خلق است و لااقل می خواهد انقلابی عمل کند ولی "بورژوازی لیبرال" زیر پایش می نشیند و مُدام به گوشش می خواند که نه، باید با امپریالیزم سازش کرد و این "خرده بورژوازی" که ظاهراً نقطه ضعفش همان انحصار طلبی است کم کم براه می آید و آماده ی سازش با امپریالیزم می شود. ولی در میان این درام کشانیده شدن "خرده بورژوازی سنتی" معصوم به منجلاب سازش با امپریالیزم به وساطت "بورژوازی لیبرال" دوران برزخی نیز بوجود می آید که خالی از تفریح نیست. "خرده بورژوازی سنتی" در دورانی که از انقلاب بُریده و هنوز هم به ضد انقلاب نپیوسته به جای آنکه به طور طبیعی هم از کار انقلابی برکنار بماند و هم از کار ضد انقلابی، تصمیم عجیبی می گیرد و هم به کار انقلابی روی می آورد و هم به کار ضد انقلابی. گمان نکنید که ما قصد مسخره کردن سازمان پیکار را داریم! نه! عین گفته های خودشان را نقل می کنیم: "در طی این روند خرده بورژوازی مرفه ی سنتی که از صف انقلاب رویگردان شده اما هنوز به ضد انقلاب نپیوسته است، عملکرد انقلابی و ضد انقلابی خویش را در کنار یکدیگر به نمایش می گذارد: اعدام ساواکی ها و سران رژیم شاه یک حرکت طبیعی انقلابی این خرده بورژوازی سازشکار و در حال سقوط است و طی همین مدت مبارزات، تحصن های کارگران و توده ها را نیز به هم زده و سرکوب می کند".

آیا این سخنان چیزی جز در ماندگی کامل از درک ساده ترین مسائل جنبش را می رساند؟ و آیا این یاهو ها با مارکسیسم - لنینیسم که این سازمان آن چنان مدعی هواداری از آنست ارتباط دارد؟

عدم گذشت و قاطعیت بورژوازی وابسته را در سرکوب جنبش خلق به "انحصار طلبی" "خرده بورژوازی مرفه سنتی" و مکاری ها و حيله گری های سیاست های نو استعماری را به طبیعت "مکار و خیانت پیشه" "بورژوازی لیبرال" نسبت

دادن، این است آن وظیفه تاریخی که اپورتونویست ها چه بخواهند و چه نخواهند، چه بدانند و چه ندانند در خدمت به بورژوازی وابسته و در جهت سرکوب و فرونشاندن نهضت خلق بر عهده گرفته اند.

ولی آیا این بورژوازی لیبرال را با این همه خصلت های پستی که سازمان پیکار برای آن قائل است و در موردش می گوید: "بورژوازی لیبرال ( بورژوازی متوسط و غیر وابسته ) ایران که به دلیل موقعیت اقتصادی و سیاسی اش در مناسبات سرمایه داری وابسته و این الزام که به تبعیت از مقتضیات سرمایه متوسط ( در مناسبات سرمایه داری وابسته ) شدیداً مدافع سلطه ی سرمایه و نظام سرمایه داری است و حداکثر خواهان تعدیل فشار انحصارات و سرمایه های امپریالیستی است، قدرت آن را ندارد که ضد امپریالیست باشد." ( زیگزاگ ها ) باید ضد انقلابی دانست؟ به هیچ وجه چنین نیست. اگر این بورژوازی لیبرال به این راحتی جزو ضد انقلاب دسته بندی می شد، دیگر علت وجودی آن در تئوری بافی های سازمان پیکار چه می توانست باشد؟ او با همه این احوال نه تنها ضدانقلابی نیست، بلکه در دنباله ی همین مقاله و در داخل پرانتز توضیح داده می شود که قسمتی و تازه قسمتی از آن مرتجع شده است. عین عبارت چنین است: "... بورژوازی لیبرال ( که بخشاً مرتجع شده )...". بله با همه ی آن بند و بست ها بی که از بورژوازی لیبرال با ضد انقلاب دیدیم و حتی دیدیم که واسطه ی فروش "خرده بورژوازی مرفه سنتی" به امپریالیزم گردید، باز هنوز نمی توان آن را ضد انقلابی دانست و به غائله خاتمه داد. تازه بخشی از آن فقط مرتجع شده، تأکید می کنیم فقط "مرتجع" شده و نه ضد انقلابی، زیرا سازمان پیکار برای واژه ها معانی خاص خود را قائل است و بین مرتجع و ضدانقلابی فرق می گذارد. برای مثال در دنباله ی همین مقاله و در انتقاد از ترسکیست ها می بینیم که یکی از خطاهای ترسکیست ها این است که "مرتجع" و "ضدانقلابی" را یکی می دانند و تفاوت میان آن ها را درک نمی کنند. به هر حال نپندارید که این "بورژوازی لیبرال" لفظ ساده ای است که به این راحتی بتوان از کم و کیف اش سر در آورد و یا بتوان از سازمان پیکار خواست که لفظ روشنتری را جایگزین آن کند.

در همین مقاله "زیگزاگ ها" از قول لنین نقل قولی شده که در طی آن لنین آن سیاستی را که درجمله پردازی های اپورتونویست های ما به "انحصارطلبی" تعبیر می شود یعنی سیاست عدم گذشت و عدم تحمل مخالفین و هم چنین سیاست لیبرالی یعنی سیاست سازشکاری و کنار آمدن با مخالفین، هر دو را دو تاکتیک در دست بورژوازی می داند. ولی سازمان پیکار که ناگزیر است برای ایجاد توهم مارکسیست - لنینست بودن خود در نظر خوانندگان "ناآگاه" مرتباً از لنین نقل و قول کند، کاری به محتوای این گفته ی لنین ندارد و در همین مقاله، "انحصار طلبی" را به "خرده بورژوازی مرفه سنتی" و لیبرالیزم را به موجود خارق العاده ی خود یعنی "بورژوازی لیبرال" نسبت می دهد و اگر در این کار استواری چندانی نداشته و گاه در این زمینه از او سخنان ضد و نقضی شنیده می شود، خواننده می تواند آن را به دلخواه خود یا به طبیعت خود این "بورژوازی لیبرال" و یا به طبیعت سازمان پیکار نسبت دهد. ولی با وجود همه ی این سخنان باز بورژوازی لیبرال تازه "بخشاً مرتجع" شده است و هنوز هم با این لفظ کارهای بسیاری می توان انجام داد. هنوز هم قسمتی از همین بورژوازی لیبرال که با آن "خیانت کاری"، دولت قیام را سرهم بندی کرد و با آن مکاری، در رأس دولت جمهوری اسلامی که به طرز عجیبی از آمیخته شدن شورای انقلاب و دولت بازرگان بوجود آمد، وسیله ی سازش کامل "خرده بورژوازی مرفه سنتی" با امپریالیسم شد و "خرده بورژوازی مرفه سنتی" را به طور قطعی در صف ضد انقلاب قرار داد. بله بر علیه همین دولتی که دست پخت خودش می باشد و بنا به گفته ی سازمان پیکار دیگر ماهیت ضد خلقی او بر همه آشکار است، بار دیگر در آذربایجان قیام کند و به کمک امپریالیست ها و "روحانیون مرتجعی" نظیر شریعتمداری بر علیه "حاکمیت" موجود به مبارزه برخیزد و در این میان با شعارهای "ظاهر فریب" "آزادی و دمکراسی" توده های "ناآگاه" را هم بفریبد.

نه هر چه هست زیر سر این بورژوازی لیبرال است. از او نباید غافل شد و اگر با همه توضیحات سازمان پیکار، ما هنوز هم درست این "بورژوازی لیبرال" را نشناخته ایم تقصیر آن به عهده سازمان پیکار نیست. "این بورژوازی لیبرال" زرنگ تر و مکارتر از آنست که چهره واقعی خود را به کسی بشناساند. هر چقدر آن "خرده بورژوازی مرفه سنتی" ابله است و آمادگی فریب خوردن را دارد، این "بورژوازی لیبرال" مکار و در فریب دادن متبحر می باشد. همه را فریب می دهد. همه ی دسیسه ها را بر علیه انقلاب طرح می کند و حتی "کمپرادورها" را هم او وارد دولت می نماید. ولی با همه این احوال تازه "بخشاً" "مرتجع" است و نه ضد انقلابی. باید منتظر بود تا سازمان پیکار دنباله شرح حال بورژوازی لیبرال و چشمه های دیگری را که این شعبده باز ماهر نشان خواهد داد در آینده بر ایمان تشریح کند. اما قبل از آن لازم است به مسئله ای دیگر در رابطه با برخورد سازمان پیکار با این بورژوازی لیبرال خود آفریده اش اشاره کنیم و بگذریم و آن این که سازمان پیکار سعی می کند تا در نهایت زرنگی نقشه هایی را که بورژوازی لیبرال برای آینده کشیده است

از نظر خوانندگان خود مخفی دارد تا پس از آن زمانی که حادثه ای اتفاق افتاد قهرمانان سازمان پیکار بتوانند روی صحنه ظاهر شوند و به خوانندگان خود اعلام دارند که این هم یکی دیگر از چشم بندی های بورژوازی لیبرال بوده است.

راستی چگونه است در کشوری که نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیزم کاملا بر آن مستولی است، کسانی که منشاء همه اعمال ضد انقلابی را همین سرمایه داری وابسته می دانند از طرف سازمان پیکار به داشتن طرز فکر "مکانیکی" متهم می شوند ولی وقتی خود سازمان پیکار برای بورژوازی لیبرالی که به قول خود این سازمان بر "تولید و بازار داخلی" "تکیه" ندارد چنین نیرویی جادویی قائل است که می تواند در صحنه جنبشی بدین عظمت اینگونه مانور دهد. باز باید سازمان پیکار را دیالکتیسیست دانست و پیروی او را از "مارکسیسم - لنینیسم" معتقد به "مشی توده ای" مسلم شمرد؟

اکنون که کمی بورژوازی لیبرال را شناختیم و کم و بیش دانستیم که مهم ترین خصوصیت این بورژوازی لیبرال آنست که شناخت به آن تقریبا امکان پذیر نمی باشد، خواننده نشریات سازمان پیکار بالاخره برای دست یافتن به تصویر کم و بیش روشنی از این بورژوازی لیبرال ناگزیر است زندگی افرادی را که سازمان پیکار نام می برد ( از قبیل بازرگان، نرزه و این اواخر و به دنبال "خرده بورژوازی مرفه سنتی" رحمت مراغه ای و حتی شریعتمداری ) تعقیب کند.

بگذارید ما هم اکنون که ظاهرا شریعتمداری مرد روز شده است و تقریبا همه فتنه ها را زیر سر او می دانند، مانند سایر خوانندگان سازمان پیکار اندکی به مطالعه فعالیت های او پردازیم و مخصوصا اعمالی را که شریعتمداری با انجام آن ها در صف "بورژوازی لیبرال" جای گرفته با اعمالی که آیت الله خمینی انجام می دهد و ظاهرا هنوز هم نماینده "خرده بورژوازی مرفه سنتی" می باشد، مقایسه کنیم.

قبل از هر چیز بگذارید اطمینان دهیم که در اشتباه نیستیم و شریعتمداری جزو دار دسته "بورژوازی لیبرال" است و برای اینکه خواننده این سخن را از ما باور کند نظری را که در پیام "کمیته آذربایجان سازمان پیکار" در رابطه با قیام اخیر آذربایجان آمده عینا نقل می کنیم: "... نمایندگان سرمایه داران و لیبرال ها ... نهضت آزادی، جبهه ملی، آیت الله شریعتمداری، کانون وکلای دادگستری و ...".

البته ما قبول می کنیم که در این جا مطلب اندکی پیچیده است زیرا که به جای لفظ مرکب بورژوازی لیبرال دو لفظ مستقل "سرمایه داران و لیبرال ها" آمده است و فهرست نام ها هم اندکی تغییر کرده، جبهه ملی و شریعتمداری به فهرست اضافه و نام استادان دانشگاه و پزشکان از فهرست حذف گردیده است، ولی به هر حال در نوشتجات سازمان پیکار به هر جا که مراجعه می کردیم با پیچیدگی خاص خودش بر می خوردیم. اساسا ما در مورد بورژوازی لیبرال دیدیم که مهم ترین خصوصیتش همین بخرنجی و پیچیدگی او می باشد. مضافا آنکه با خارج شدن سنجایی از کابینه بازرگان، تنورپسین های سازمان پیکار که مسیر جریان ها را از روی حرکت افراد تشخیص می دهند، جبهه ملی را آن چنان از حساب ها کنار گذاشته بودند که در تحلیل هایشان دیگر جای خاصی برای آن قائل نبودند. اما اکنون که باز صداهایی از آن سمت به گوش می رسد باید با پس و پیش کردن خضار جایی هم برای آن ها باز کرد. و اگر این جا هم اصطلاح بورژوازی لیبرال به دو پاره سرمایه دارها و لیبرال ها تقسیم می شود، شاید همین امر مصلحت آن بوده است. به هر حال اگر کسی بخواهد زیاد دقیق باشد ناگزیر است که بطور کلی از بحث کردن با سازمان پیکار صرف نظر کند زیرا همانطور که سازمان پیکار خود می داند به گفته لنین بحث جدی با آدم هایی که بلد نیستند برخوردی جدی داشته باشند، مشکل است. ولی ما برای ارائه این بحث که می دانیم چندان هم جدی نیست ولی آن را به نفع جنبش می دانیم از موشکافی زیاد خودداری می کنیم و این حق هم برای سازمان پیکار محفوظ است که بعدا بگوید حرف ما را درست نفهمیده اید!

باز گردیم و آن گناهان شریعتمداری که وی را به نماینده "سرمایه دارها" و "لیبرالها" تبدیل کرده و در مقابل خمینی این نماینده "خرده بورژواز مرفه سنتی" قرار داده مورد بررسی قرار دهیم. برای اینکار همین پیام "کمیته آذربایجان سازمان پیکار" را مآخذ قرار می دهیم.

اولین خصلت شریعتمداری که او را در زمره نمایندگان سرمایه داران و لیبرال ها قرار می دهد به قول این بیانیه آنست که "آیت الله شریعتمداری بارها از سرمایه داری و از اینکه مالکیت اسلام نامحدود است دفاع کرده است" ولی حالا که ما شریعتمداری را با خمینی مقایسه می کنیم، در همین پیام متوجه می شویم که خمینی نیز به شکلی دیگر از سرمایه داری وابسته حمایت می کند: "آیت الله خمینی... هرگز از پایگاه اصلی امپریالیزم امریکا، یعنی سرمایه داری وابسته و نابودی آن به عنوان برنامه انقلاب حرفی به میان نمی آورد...". و اگر آیت الله شریعتمداری فقط با حرف خود و حتی کمتر از آن با سکوت خود از سرمایه داری وابسته به امپریالیزم دفاع می کند، آیت الله خمینی طبق نظر همین پیام، با قدرتی که جنبش خلق به وی داده عملاً "... با شعار "ارتش برادر ماست" یکی از ارکان اصلی امپریالیسم امریکا - چرا که ارتش دست پرورده امریکاست - را در ایران حفظ کرده است." پس اگر هواداری از امپریالیزم و عدم مخالفت با نهادهای امپریالیستی یکی از جرم های شریعتمداری محسوب می گردد، در این زمینه با استناد به همین پیام، آیت الله خمینی گوی سبقت را از شریعتمداری می رباید و این نه شریعتمداری بلکه به گفته "پیام"، خمینی است که ارتش را از نابودی نجات می دهد.

جرم دوم شریعتمداری که مسلماً از جرم اول یعنی هواداری از امپریالیزم ناشی می شود از نظر پیام کمیته آذربایجان، پیامی است که شریعتمداری در جریان حمله به پاره و آغاز جنگ گُردستان می فرستد. ولی مطالب خود بیانیه چنان است که لازم نیست ما تذکر دهیم که اساساً این حمله به دستور خمینی شروع شد و شریعتمداری تنها با آن "همصدا" گردید. خود پیام چنین می گوید: "مگر خود شریعتمداری در جریان پاره همصدا با هیئت حاکمه نشد؟ مگر از ارتش نخواست "ضد انقلابیون" (خلق گُرد) را در پاره سرکوب کند؟". توجه داشته باشید که این هیئت حاکمه همان هیئت حاکمه پس از عروسی تیر ماه است که احتمال "دوگانگی" در آن نمی رود و به نظر پیام سازمان پیکار خمینی نیز در آن نقش برجسته ای دارد.

سومین جرم شریعتمداری از نظر پیام، همدستی با سرمایه داران در سرکوب کارگران است و پیام می نویسد: "مگر آیت الله شریعتمداری نبود که وقتی کارگران مبارز کارخانه توکلی بعلت کارشکنی های کارفرما، کارخانه را به دست خود گرفتند، آن ها را غاصب نامید و از توکلی حمایت نمود؟".

دیگر لازم نیست ما از نشریه پیکار، دهها نمونه از بند وبست های هیئت حاکمه و نمایندگان خمینی با صاحبان کارخانه ها بر علیه کارگران شاهد بیاوریم. اگر اقدامات شریعتمداری در این زمینه آن قدر محدود است که می توان آن ها را برشمرد، اقدامات هیئت حاکمه و نمایندگان خمینی در این زمینه قابل شمارش نیست. پیام پیکار می پرسد: "مگر همین پسرآیت الله شریعتمداری نبود که بعد از روزها تحصن و اعتصاب غذای کارگران بیکار در باشگاه کارگران با وعده و وعید می خواست تحصن آن ها را در هم بشکند؟ و آیا کمیته های وابسته به حزب جمهوری خلق مسلمان نبودند که در سرکوب تظاهرات کارگران و بیکاران شرکت می نمودند؟" و البته در این زمینه لازم نیست ما بگوییم که صرفنظر از سایر اعضای خانواده خمینی، حالا که صحبت از پسر شریعتمداری است و حضور او در جلسات آن چنانی، همین پسر خمینی بدون تردید صدها بار بیش تر از او در این گونه جلسات حاضر می شود و "کمیته های امام خمینی" صدها بار بیشتر از کمیته های حزب جمهوری خلق مسلمان به سرکوب کارگران دست میزنند و در همین جا نیز اضافه کنیم که میان ما و نویسندگان این پیام در این زمینه اختلاف نظر وجود ندارد و ما هم این مطالب را نه از لحاظ بیان اختلاف نظر، بلکه به خاطر تأکید بر اشتراک عقیده مان در این زمینه اظهار میداریم و حتی این را هم متوجه هستیم که بیانیه به این جهت سابقه شریعتمداری را روشن کرده و افشاء می کند که او اکنون گویا خود را هوادار خلق جا زده است و به هیچ وجه منظور بیانیه هم از بیان ضدخلق بودن شریعتمداری بیان خلقی بودن خمینی نیست. و ما اکنون با در نظر گیری همه این جنبه هاست که این موضوع را مورد نظر قرار داده و پی گیری می نماییم.

لازم به یاد آوری است که شریعتمداری و خمینی با وجود همه این مشابهت ها، اختلافاتی نیز با یکدیگر دارند که این اختلافات بخصوص در مورد نظرشان پیرامون قانون اساسی جمهوری اسلامی بطرز بارزی تجلی یافته است: از یک طرف خمینی بی قید و شرط با این قانون موافق است و از طرف دیگر شریعتمداری پذیرش آن را مشروط به شرطی می داند. با توجه به این امر سازمان پیکار خود هشدار می دهد که مبادا کسی فریب این اختلاف ظاهری را بخورد و توضیح می دهد که میان آن ها اختلاف اساسی وجود ندارد و تمام تبلیغات سازمان پیکار هم پس از قیام اخیر آذربایجان اساسا مصروف تشریح بی اهمیت بودن و اساسی نبودن همین تفاوت می شود و به همین جهت هم از توده ها می خواهد تا فریب شریعتمداری و دار و دسته اش را نخورند. به عین مطالبی که در این زمینه در مقاله ی "دعوی ولایت فقیه..." آمده است، توجه می کنیم: "قانون اساسی دست پخت خبرگان با به رسمیت شمردن ولایت فقیه (به مثابه ارتجاعی ترین نهاد و سمبل دیکتاتوری) با ثانوی کردن تمامی نهاد های استثمارگرانه سرمایه داری وابسته و با به زیر پا گذاشتن آشکار دموکراسی و اصول آزادیخواهی بدون شک دارای محتوا و مضمون ضد خلقی است..." بدین ترتیب سازمان پیکار ماهیت آن قانون اساسی را که خمینی بدون قید و شرط از آن دفاع می نماید اینگونه بیان کرده و از نظر او میان ماهیت مخالفت شریعتمداری و ماهیت موافقت خمینی تفاوتی وجود ندارد. "منظور آن ها (و از جمله شریعتمداری) این است که حق مشورت و سهمی از قدرت به آن ها داده شود..." و "بدین ترتیب روشن می گردد که ایشان (شریعتمداری) وقتی شعار اصلاح ماده ۱۱۰ را زیر پوشش شعارهای دموکراتیک مطرح می سازند و وقتی از دموکراسی و "انحصار طلبی" سخن می رانند چه منظوری دارند و چرا از هیچ کدام از خواست های ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری وابسته کارگران و توده های ستمدیده پشتیبانی نمی کنند".

می بینیم که خمینی و شریعتمداری در زمینه سیاست نه از لحاظ نظری و نه از لحاظ عملی با هم تفاوتی اساسی ندارند، بلکه هر چه مشاهده می شود شباهت است و نوشتجات خود سازمان پیکار هم ادعای ما را بهتر از خودمان ثابت می کند! اکنون یک سؤال پیش می آید و آن این است که پس چرا از نظر این سازمان شریعتمداری نماینده "سرمایه داران" و "لیبرال ها" و خمینی نماینده "خرده بورژوازی مرفه سنتی" می باشد. اگر ما همانطور که مارکس می گفت اشخاص را از روی اعمالشان قضاوت کنیم، کدام تفاوت عملی بین آن دو موجود است که آن ها را به دو طبقه مختلف نسبت می دهیم. ولی شاید ما دچار متافیزیک شده و همین دید متافیزیکی به ما امکان داده باشد که چنین سئوالاتی را در مقابل سازمان پیکار بگذاریم؟ مگر سازمان پیکار نشان نداده بود که "خرده بورژوازی مرفه سنتی" بالاخره در تیرماه امسال به وساطت بورژوازی لیبرال خود را در اختیار امپریالیسم قرار داد و به این ترتیب به صف ضد انقلاب پیوست و در اتحاد با امپریالیسم عمل کرد. شاید ما این مقطع از پروسه را گرفته و به تحول آن در گذشته توجه ای نکردیم. شاید خمینی و طبقه او "خرده بورژوازی مرفه سنتی" پس از سیر یک مرحله تکاملی به سازش با امپریالیسم رسیده اند، در حالی که شریعتمداری و طبقه اش "سرمایه داران" و "لیبرال ها" از همان آغاز و ذاتا در صف امپریالیسم قرار داشتند. اگر جریان امور چنین باشد مسلم است که ما سئوالی متافیزیکی مطرح ساخته ایم ولی فراموش نکنیم که سازمان پیکار این جمله را که "هرگز از پایگاه اصلی امپریالیسم امریکا، یعنی سرمایه داری وابسته و نابودی آن به عنوان برنامه انقلاب حرفی به میان نمی آورد..." در مورد خمینی قبل از قیام بهمن ماه و در ارتباط با همان زمانی می گوید که به نظر او خمینی و طبقه اش "خرده بورژوازی مرفه سنتی" در صف انقلاب قرار داشتند و هنوز تا سازش کذابی در تیرماه با امپریالیسم راهی طولانی در پیش بود و شعار "ارتش برادر ماست" و سیاست حفظ ارتش ضد خلقی نیز به همان دوران قبل از قیام بهمن ماه و اوائل قیام مربوط می شود. پس بحث بر سر این نیست که خمینی پس از مراحل انقلاب به سازش با امپریالیسم رسیده باشد، بلکه از نظر سازمان پیکار و با توجه به این گفته ها و در همان زمانی که حتی سازمان پیکار نیز خمینی را "رهبر انقلاب" خطاب می کرد، خمینی همین خصلت ها را داشته است. پس چگونه می توان این تفاوت پایگاه خمینی و شریعتمداری را توضیح داد. گاهی اوقات در نوشته های اپورتونیستی به اصطلاح مضحک "خرده بورژوازی مذهبی" برخورد می کنیم که این هم نمی تواند مشکلمان را حل کند، زیرا هم شریعتمداری و هم خمینی هر دو روحانی اند و اگر خرده بورژوازی مذهبی "واقعا موجودیتی داشته باشد" هر دو به یک نسبت می توانند بر آن حقی داشته باشند و اگر از روی افرادی که از این دو حمایت می کنند، بخواهیم قضاوت کنیم (و استقاده از این روش هم خصوصیت پاره ای از اپورتونیست های ماست) میان ترکیب طبقاتی مردمی که در تبریز به هواداری از شریعتمداری به خیابان ها می ریزند با ترکیب طبقاتی مردمی که در قم به هواداری از خمینی تظاهرات می کنند، چندان تفاوتی وجود ندارد. و البته لازم به گفتن هم نیست که اساسا نمی توان راجع به یک جریان سیاسی و طبیعت آن از روی ترکیب توده های مردمی که آن را تقویت می کنند قضاوت نمود، بلکه باید طبیعت جریان را از روی ایده آل ها و هدف ها و اعمالش تشخیص داد.



اما چه دلایلی این تفاوت در پایگاه طبقاتی را ضروری می سازد و چه مصالحی پایگاه طبقاتی خمینی را "خرده بورژوازی مرفه سنتی" و پایگاه شریعتمداری را "سرمایه دارها" و "لیبرال ها" قرار می دهد؟ مسلماً همان مصلحتی که بورژوازی لیبرال را با آن خصال عجیب خود وارد تئوری سازمان پیکار کرده است، "خرده بورژوازی مرفه سنتی" را نیز برای ایفای نقش مقابل وی می آفریند و این مصلحت مطمئناً واقع بینی سازمان پیکار نمی باشد.

ما از آغاز این مقاله تا این جا مرتباً "عبارت خرده بورژوازی مرفه سنتی" را تکرار کرده ایم بدون آنکه به ترکیب آن ایرادی گرفته باشیم. ولی این کار ما بدان دلیل نیست که این عبارت را کاملاً فهمیده و در مورد آن چون اصطلاح "بورژوازی لیبرال" دچار ابهام نباشیم!! درست برعکس از آن جهت به ترکیب این عبارت دست نزدیم که از آن بطور کلی هیچ چیز دستگیرمان نشد و اگر سازمان پیکار در مورد "بورژوازی لیبرال" با وجود ناتوانیش در تعریف خصوصیت این بورژوازی لااقل مصداق های آن را برابریان بیان کرده بود، در مورد این "خرده بورژوازی مرفه سنتی" دیگر حتی این حد از اطلاعات را هم در اختیار ما قرار نمی دهد و ما را در مورد این خرده بورژوازی به خودمان وامیگذارد تا با توجه به دو صفت "مرفه" و "سنتی" پیش خود تصویری از این خرده بورژوازی ترسیم کنیم و ما هم پیش خود خیالاتی می کنیم و به حساب خودمان "خرده بورژوازی مرفه سنتی" را مثلاً آن بخش از خرده بورژوازی می دانیم که در زمینه تولیدات کاملاً سنتی فعالیت دارد و از این جاست که دهنمان متوجه سوهان بُر های قم و قالیبافان کاشان و گرسازان اصفهان و پشمک پزهای یزد می شود. ولی در این مورد کلمه مرفه اندکی خاطرمان را میازارد.

چون اثبات این که این ها "مرفه" هستند، نیازمند یک مطالعه عینی است. ما توقع داشتیم که سازمان پیکار این کار را به عهده خواننده اش نگذارد و یا لااقل مدارک این مطالعه را در اختیار وی قرار دهد. ولی آیا واقعا ما درست پیش می رویم؟ آیا منظور از خرده بورژوازی مرفه سنتی همین افراد هستند؟ هر چه هم دلایل عقلی ما کافی باشد این تولید کنندگان خرده پا یا آنقدر پراکنده و در کل اقتصاد آنقدر وجودشان ناچیز است که مشکل بتوانند یک جریان اجتماعی را بوجود آورند. آن هم جریانی آنچنان بزرگ که بتواند در جنبش عظیم مردم ما مقام غالب و رهبری را کسب کند. بدین خاطر است که با احتساب این افراد در صف خرده بورژوازی سنتی به دنبال اشخاص دیگری میرویم که این تعریف در مورد آن ها هم کم و بیش مصداق داشته باشد. بسیار خوب، آیا خرده بورژوازیهایی که بطور سنتی در ایران بوده اند مانند: بقال ها، آرایشگرها، قصاب ها و غیره را به حساب همین قشر بیآوریم یا نه؟ در این خصوص باید یادآور شد که نه تنها بسیاری از این بیچاره ها را نمی توان "مرفه" دانست، بلکه در رابطه با سنتی خواندن آن ها نیز ایرادهایی وجود دارد. اما با وجود این بعید به نظر می آید که بین این ها افراد مرفهی وجود نداشته باشند و بدین لحاظ اگر نه همه آن ها، لااقل تعدادی از مرفه هایشان را که می توان به فهرست اضافه کرد.

خلاصه با همین معیارها می توان به سراغ قشرهای دیگر خرده بورژوازی هم رفت و با دلایل از این قبیل بر لیست "خرده بورژوازی مرفه سنتی" افزود. اما ما غرق در همین خیالاتیم که "پیام کمیته آذربایجان" سازمان پیکار همه رشته هایمان را پنبه می کند و همه کسانی را که ما جزو "خرده بورژوازی مرفه سنتی" آورده بودیم از قبیل روحانیون، مدیران پولدار بعضی مدارس شمال شهر تهران و بعضی دلال های پولدار بازار و غیره از صف خرده بورژوازی مرفه سنتی خارج می سازد و معلوم می شود که خمینی اساساً نه نماینده این ها، بلکه نماینده دسته بندی های دیگری است. "آیت الله خمینی به دلیل این که تحت رهبری طبقه کارگر و نمایندگان سیاسی آن قرار نداشت بلکه حتی نماینده اصناف، دهقانان خرده پا و زحمت کشان نبود بلکه بیشتر نماینده کاسب کاران پولدار بود...".

با خواندن این مطالب دچار چنان نومییدی می شویم که از هر تلاشی در زمینه ی یافتن مصداق "خرده بورژوازی مرفه سنتی" دست برمی داریم و همه کوشش های ما نیز برای یافتن خرده بورژوازی مرفه سنتی نقش بر آب می گردد. ما هرچه کاسب کار پولدار می شناختیم در زمره اصناف جای داشتند که حالا معلوم می شود آیت الله خمینی نماینده آن ها هم به حساب نمی آید.

اکنون که از تلاش در این زمینه ناامید شدیم، بکوشیم از راه دیگری به موضوع نزدیک شویم و ببینیم سازمان پیکار از چه طریقی رابطه بین خمینی و خرده بورژوازی مرفه سنتی را کشف کرده است. معمولاً با تحلیل عقاید سیاسی، اجتماعی و برنامه های عملی یک شخص یا یک حزب می توان موضع طبقاتی وی را مشخص کرد. یعنی با در نظر گرفتن این که اگر این ایده آل ها و این برنامه ها تحقق پذیرد منافع طبقاتی کدام قشر، یا طبقه تأمین می گردد، میتوان این شخص یا این حزب را چه بخواد و چه نخواهد به فلان قشر یا طبقه وابسته دانست. و البته در مورد کسانی که قدرت اجرایی در دست خودشان است و مشغول تنظیم و رتق و فتق امور یک مملکت هستند، کار ما از این هم آسان تر است. کفایت به زندگی روزمره نگاه کنیم تا ببینیم زندگی چه کسانی تأمین می گردد و چه کسانی سرکوب می شوند تا بگوئیم این دست اندرکاران نماینده چه قشر یا طبقه ای هستند.

اما در مورد وابستگی خمینی به "خرده بورژوازی سنتی" بفرص آنکه اصلاً این وابستگی وجود داشته باشد، باید از سازمان پیکار پرسید که چگونه این رابطه را کشف کرده است؟ ولی از آن جا که بارها شنیده ایم سازمان پیکار از مارکسیست - لنینیست های معتقد به "مشی توده ای" اصیل تشکیل یافته، مطمئنیم که برای اثبات این قضیه در سه زمینه به تحقیق می پردازد!!!

در زمینه اصول عقاید باید گفت که خمینی جز تأکید بر نقش ولایت فقیه نظرات ویژه ای ابراز نکرده که از آن طریق بتوان رابطه بین او و "خرده بورژوازی مرفه سنتی" را دریافت و در مورد ولایت فقیه نیز به هیچ وجه نمی توان آن را با نیازهای طبقاتی "خرده بورژوازی مرفه سنتی" توجیه نمود و تا جایی که به سازمان پیکار مربوط است قبل از آنکه خمینی را نماینده "خرده بورژوازی مرفه سنتی" بدانیم یک چنین تحقیقی در اصول عقاید ایشان به عمل نیآورده است و شاید هم آن را لازم ندانسته است، زیرا خمینی از آغاز قیام تا زمان سقوط شاه به هیچ وجه به عقایدی که خود روزی ابراز داشته بود، اشاره ننمود و بارها تأکید کرد که قصد ایجاد حکومت روحانیون و یا حکومت فقها را ندارد و میلیون ها مردمی که خمینی را به عنوان سمبل جنبش خویش انتخاب نمودند، هیچگاه از عقایدی که وی زمانی در مورد ولایت فقیه ابراز کرده بود، اطلاع نداشتند و اگر هم مطلع می شدند به هیچ وجه نمی توانستند ماهیت آن را تشخیص دهند. آنچه را که آن ها از خمینی می فهمیدند تنها سرسختی او در برکناری شاه، فریاد های او از مظالم شاه و لزوم رفع این مظالم از مردم بود. پس با وجود آنکه نظرات خمینی راجع به حکومت ولایت فقیه و حکومت اسلامی اینگونه بود، خمینی نه به خاطر داشتن چنین عقایدی که در طول قیام آن ها را کنار گذاشت و یا لااقل از توده مردم کتمان داشت، بلکه به دلیل همان خصوصیتی که ذکر آن رفت، مورد پذیرش مردم قرار گرفت.

به هرحال از طرف سازمان پیکار در این زمینه کاری صورت نگرفته و این حکم هم که خمینی نماینده "خرده بورژوازی مرفه سنتی" است از تنگنای این بحث های پیچ در پیچ نگذشته است.

گذشته از این باید پرسید که آیا این رابطه طبقاتی را سازمان پیکار از روی برنامه ای که خمینی برای جنبش تعیین کرده تشخیص داده است؟ همه می دانند که خمینی آگاهانه مراقب بود هیچ برنامه ای را جز خروج شاه قبل از اطمینان به سرنگونی اش اعلام نکند و همین امر بود که همه طبقات را کم و بیش تا آخر نسبت به وی امیدوار نگه داشت و این مسئله را خود سازمان پیکار نیز در "پیام کمیته آذربایجان" تصریح کرده و می گوید: "آیت الله خمینی ... خود برنامه ای نداشت...". بدین ترتیب دیگر نمی توان بر مبنای تحلیلی که سازمان پیکار از برنامه مبارزاتی خمینی بعمل آورده به کشف این رابطه نائل آمد. ولی آیت الله خمینی چه قبل و چه بعد از قیام فعالانه در جریان عملی امور شرکت داشت و شاید هم از طریق بررسی همین اعمال اوست که سازمان پیکار به این شناخت رسیده که وی نماینده "خرده بورژوازی مرفه سنتی" است. اما یک چنین فرضی نیز با مراجعه به آثار و نوشتجات سازمان پیکار بی اساس از کار در می آید. سازمان پیکار هر جا کارنامه اعمال خمینی را باز می کند جز از تلاش برای جلوگیری از نابودی نهادهای امپریالیستی و برحذر داشتن مردم از عمق بخشیدن به انقلاب چیزی نمی بیند و ما در فوق نقل قول های زیادی در این زمینه از نوشتجات سازمان پیکار آوردیم و خواننده نیز خود می تواند دهها و صدها نمونه از آن را در سایر نوشتجات سازمان پیکار ببیند. سازمان پیکار حتی ساده لوحی آن "پورتونیست های" را که "زیگزاگ های" هیئت حاکمه آن ها را دچار سرگیجه می

کند، ندارد و به همین دلیل هم ژست اخیر "ضد امپریالیستی" حکومت را که با اشغال سفارت آمریکا آغاز شده جدی نمی گیرد. ولی در حالی که سازمان پیکار برای اثبات تلاش خمینی و هیئت حاکمه ای که به نظر این سازمان خمینی در آن نقش عمده ای دارد، در جهت تحکیم و یا به بیان دقیقتر احیای بورژوازی وابسته به امپریالیسم اسناد و شواهد بسیاری در دست دارد، حتی در یک مورد نیز به اقداماتی اشاره نمی کند که خمینی برای تأمین منافع این "خرده بورژوازی مرفه" بعمل آورده باشد. راستی این چه بستگی افلاطونی میان فرد و طبقه است که ما به هیچ وجه تجلی خارجی آن را نمی بینیم.

واقعیت آنست که نه در جهان خارج قشر بندی مشخصی وجود دارد که بتوان آن را زیر مقوله "خرده بورژوازی مرفه سنتی" درآورد و نه طبیعتاً رابطه ای بین خمینی و این طبقه موهوم می توان برقرار ساخت. همه این ها اصطلاحاتی خود ساخته است که اپورتونیست ها برای سرگرمی خود و مغشوش کردن وجدان انقلابی خلق ما اختراع کرده اند. این ها اذعان دارند که هر چه حکومت کنونی ما انجام می دهد در جهت تحکیم موقعیت سیستم بورژوازی وابسته به امپریالیسم است و این امری است که همه مردم ما به عینه و به روشنی می بینند و آن قدر هم واضح است که حتی اپورتونیست های سازمان پیکار نیز که تا کنون برای انکار واقعیات جسارت بسیاری از خود نشان داده اند، جرأت انکار آن را ندارند. پس با اذعان به این واقعیات و حتی حرکت از آن ها در صدد لوٹ کردن و مخدوش ساختن حقایق برمی آیند و حاصل کار آن ها نیز همان آشفته فکری است که ما گوشه ای از آن را در فوق دیدیم. اما ببینیم خود واقعیت چیست که در تحلیل هایشان اینگونه تحریف شده، انعکاس می یابد.

### ۳ - واقعیت چیست ؟

جنبش های نسبتاً وسیع سال های ۴۲ - ۳۹ اگر هیچ گونه هدف جدی سیاسی و اقتصادی را تعقیب نمی کرد و حتی اگر نتوانست به مقیاس کوچکی مردم را در جهت مطالبه نزدیک ترین خواست های اقتصادی و سیاسی شان تشکل بخشد، با این وجود دوره بسیار مهمی در تاریخ نهضت های انقلابی ما بشمار می رود. دوره ای که اهمیت آن در پیشبرد و ارتقاء سطح آگاهی توده ها و در رأس آن روشنفکران انقلابی تأثیرش به مراتب بیشتر از مبارزاتی بود که در دوران مصدق جریان داشت.

خلق ما برای آن که بتواند به دوران جدیدی از مبارزه پای نهد، مجبور بود تا با گذشته ی خود تسویه حساب کرده و راه تازه ای را در مبارزات خویش انتخاب نماید.

مصدق مردی بزرگ بود، اما متأسفانه از خود سنت بدی را در نهضت انقلابی خلق ما بر جای نهاد. او افکار مردم ما را متوجه مبارزات پارلمانی و قانونی کرد. آن شکل از مبارزه که بخصوص بعد از مرداد ۳۲ دیگر نمی توانست کاربُردی داشته باشد. اما از طرف دیگر در جناح چپ هنوز اکثر چشم ها به دنبال حزب توده بود و اکثراً چنین گمان می بردند که به هر حال دستگاہی با آن همه عظمت را نمی توان به حال خود رها ساخت، بلکه باید به راهش آورد.

وجود دوران ۴۲ - ۳۹ لازم بود که مردم احتضار و مرگ جبهه ملی را در جلو چشمان خود ببینند و از مرگ قطعی حزب توده آگاهی یابند، تا بدین طریق امید خود را برای همیشه به این دو ارگان از دست بدهند و دوران نوینی را در جنبش انقلابی خلق آغاز کنند. دورانی که در آن نهضت انقلابی ما در صدد ایجاد تشکیلاتی جدید و در پیش گرفتن راهی نوین بر می آید و آثار عملی آن نیز چند سال بعد ظاهر می شود.

توده های مردم و به خصوص خرده بورژوازی شهری و تجاری که به علت "تکیه" دادوستدشان بر تولید "سنتی" هنوز خصلت ملی خود را حفظ کرده بودند، در مقابل خطر هجوم نهایی بورژوازی وابسته، به قیام برخاستند و برای تحقق خواسته های خود به سراغ رهبران جبهه ملی رفتند. اما این رهبران که دیگر رمقی در آن ها نمانده بود جز آنکه ترس خود را ظاهر سازند، کاری نمی توانستند انجام دهند و حزب توده هم اساسا در صحنه حضور نداشت. تنها مصدق بود که در اسارت شاه همچنان در یادها زنده ماند و از همان جا با اشاره به نبرد الجزایر نشان داد که شایسته آنست تا خاطره اش همچنان به عنوان یک مرد بزرگ در دل ها باقی بماند.

بسیار طبیعی است که در چنین شرایط و در میان آنهمه جُبن و ترس رهبران جبهه ملی وقتی که خمینی به شاه اخطار میکند و قاطعانه از او می خواهد تا از تعدی و زورگویی دست بردارد، همه نظرها متوجه او شود. البته انگیزه خمینی در حلقه اول منافع آن قشر از روحانیون بود که بیش از همه تحت فشار رژیم اختناق شاه قرار داشتند و او هرگز "برنامه ای" اعلام نکرد که با منافع گروه خاصی از مردم انطباق داشته باشد و تنها در مقابل تعدیات شاه ایستادگی نمود و این کار هم در آن زمان خواست همه کسانی بود که در جنبش شرکت داشتند. بدین ترتیب ایستادگی خمینی در مقابل شاه در تلفیق با زمینه مذهبی تفکر شرکت کنندگان در جنبش خیلی زود برای او مقام والایی کسب نمود و کشتار وحشیانه ۱۵ خرداد و دستگیری و تبعید خمینی، خاطره خمینی را با خون شهدای خلق در هم آمیخت و سرسختی بعدی اش در مورد بر کناری شاه به احترام مردم نسبت به او تداوم بخشید. این شمه ای از آن فصل تاریخ است که خرده بورژوازی شهرها و تجار ملی را پشت سر خمینی می بینیم و بازتاب مسخ شده آن را هم در شرایط کنونی می توان در آثار اپورتونیست های امروزی دید که هنوز خمینی را نماینده "خرده بورژوازی سنتی، ملی، مذهبی" و غیره می دانند. در حالی که نه در آن زمان و نه امروز هرگز خمینی "برنامه ای" ارائه نداد که با منافع طبقاتی قشرهای مختلف خرده بورژوازی انطباق داشته باشد. او برای دفاع از منافع ویژه روحانیون به میدان مبارزه آمد و جنبش که فاقد هرگونه رهبری بود در وجود او به جستجوی آن پرداخت و او نیز بر این جنبش تکیه داد و با پایداری بعدی خویش حق شناسی اش را نسبت به مردمی که البته به دنبال خواست های خودشان بودند و تنها زیر نام او مبارزه می کردند و بیرحمانه قتل و عام می شدند، نشان داد. اما وقتی که به دورانی اشاره می کنیم که خمینی با تکیه به منافع خاص قشری از روحانیون در مقابل شاه قد علم کرد، باید بلافاصله یک نکته را نیز توضیح دهیم و آن هم موقعیت روحانیون در جامعه ایست که حاکمیت فئودالی سال ها از آن رخت بر بسته و نظام تولیدی فئودالی نیز آخرین روزهای عمر خود را می گذراند و اکثر بخش های اقتصادی در دست بورژوازی وابسته و تنها بخش کوچکی از آن هنوز در اختیار بورژوازی ملی قرار داشت.

در مناسبات فئودالی، روحانیون قشری از جامعه را تشکیل می دادند که در آن حتی اگر در دور افتاده ترین دهات و با مسکن کامل هم زندگی می کردند، باز صاحب امتیاز محسوب می شدند زیرا می بایست بخشی از حاصل تولید در سر خرمن تحویل آن ها گردد و اگر فی المثل زارعی از پرداخت این سهم خودداری می کرد به زور از وی گرفته میشد. طبیعی است که منافع روحانیون به عنوان یک قشر کم و بیش منسجم شدیدا با حفظ نظام فئودالی انطباق داشت ولی پس از سقوط حاکمیت فئودالی و همراه با آن حذف مستمری روحانیون از حاصل تولید فئودالی، روحانی ناگزیر شد تا در ازای خدمتی که انجام می دهد، مزد دریافت دارد و همین خود باعث تشدید قشر بندی روحانیون گردید. دیگر آن شخص روحانی که به منبر می رفت زندگیش به مستمری لایتنیری وابسته نبود که سیستم تولیدی فئودالی برایش مقرر می داشت، بلکه زندگی او از دستمزدی که مثلا برپاکندگان مجلس روضه خوانی به او می دادند و یا از طریق عایداتی که مراجعینش نصیب او می ساختند، می گذشت. در این حالت منافع او دیگر بطور مستقیم توسط نظام تولیدی موجود تأمین نمی گردید، بلکه بیشتر به فعالیت شخصی و جهت گیری های اجتماعی خود او بستگی می یافت. اگر در نظام فئودالی منافع روحانیون صرفا با حفظ همین نظام تأمین می گردید، حالا منافع وی با منافع مراجعینش تطابق پیدا می کند و چون این مراجعین از قشرها و طبقات گوناگون تشکیل یافته اند، قشر بندی درون روحانیون انعکاسی از منافع قشرها و طبقات گوناگون می گردد و بدین گونه تشدید می یابد.

گذشته از این باید دانست آنچه که روحانیون انجام می دهند اساساً کار فکری است و آن ها به اصطلاح کارگران ایدئولوژی مذهبی اند. همان ایدئولوژی ای که تاب هر نوع تفسیر را دارد و می توان آن را مطابق منافع طبقات گوناگون تعبیر کرد.

به این ترتیب می بینیم وقتی که از منافع ویژه روحانیون سخن می گوئیم این منافع آنچنان نیست که از منافع سایر طبقات و گروه های جامعه کاملاً جدا باشد، زیرا همانگونه که گفتیم قشر بندی درون روحانیت تشدید یافته و هر قشری، منافع گروه یا طبقه خاصی را منعکس می سازد. اما باید توجه داشت که این انعکاس منافع نمی تواند به معنی بیان منافع باشد و بدین لحاظ، در جامعه بورژوائی باید خواسته ها و نیازهای طبقات را با روشنی و دقت بیان نمود تا هر گونه انعکاس منافع طبقاتی "بیان" آن منافع تلقی نگردد.

و اما مسلم است که در یک جامعه تحت سلطه نو استعماری چون جامعه ما که بورژوازی وابسته دولتی حیات اقتصادی و سیاسی آن را در چنگال خود داشته و به چاکری امپریالیزم کمر بسته است، برای تحکیم این روابط به عده ای از روحانیون هم احتیاج بوده و آن ها با دریافت مزد مناسب می توانند خدمتگزار باشند. ولی عده ای دیگر از روحانیون که با طبقات محروم جامعه سرو کار پیدا می کنند و تحت فشار همین دولت بورژوازی وابسته قرار می گیرند، به انقلاب کشیده می شوند و تفسیری انقلابی از مذهب به دست می دهند. طبیعی است در جامعه ای که اختناق و سرکوب شدید، تماس توده مردم را با هر گونه ایدئولوژی انقلابی قطع کرده است، این تفسیرهای انقلابی از مذهب بر دل توده هایی که تنها بار ایدئولوژیک شان مذهب است، می نشیند و بدین گونه این قشر از روحانیون در خدمت انقلاب قرار می گیرند و هیچ جریانی هم نمی تواند آن ها را نادیده بگیرد.

اما از آن طرف روحانیون خود فروخته در دستگاه بورژوازی وابسته نیر کم نیستند، آن ها بطور مشخص در رژیم محمد رضا شاه جلا، در رده بالا به آخوندهای درباری و در رده پایین به آخوندهای ساواکی معروف شدند.

اوقاف که در جامعه فئودالی نام شرعی املاک روحانیون بزرگ بود، توسط دولت از آن ها گرفته شد تا در سازمانی دولتی به وسیله ای برای اجیر کردن آخوندها تبدیل گردد و حالا دیگر نه تنها موقوفات امتیازی برای روحانیون به حساب نمی آمدند، بلکه تنها قلاده ای بودند که بر گردن آن ها سنگینی می کردند.

بهر حال انعکاس مسخ شده این دوره از جنبش یعنی سالهای ۴۲ - ۳۹ هنوز هم در تحلیل های اپورتونیستی مشخص کننده پایگاه طبقاتی خمینی است. آن ها وقتی که به تاریخ آزمون مراجعه می کنند باز خمینی را نه از روی انگیزه هایی که او را در مقابل شاه قرار می داد، بلکه از روی افرادی که پشت سر او بودند، می شناسند. شاید این اشتباه در آزمون چندان خطرناک نبود، زیرا در آن شرایط حاد منافع همه نیروهای ملی به هم گره خورده بود و این تحلیل نادرست تفاوتی در اصل قضیه ایجاد نمی کرد. ولی اشتباه بزرگ و خطرناک اپورتونیست ها در آن است که با تحلیل یک دوره از تاریخ مبارزات خلق به نتایجی می رسند و بعد همان نتایج را بی آنکه دلایل کافی داشته باشند و تحول بعدی جامعه را در نظر گیرند، برکل پروسه تعمیم می دهند.

دیدیم که خمینی در ۱۵ خرداد ۴۲ عظمت و اعتبار ویژه ای بدست آورد. ولی همین ۱۵ خرداد پوچی و بیهودگی شیوه مبارزه او را نشان داد و بعد از آن می بینیم که جنبش به راهی جدید پای می نهد و دوران جدیدی از مبارزات خلق

شروع میشود که بررسی آن در این جا مورد نظر ما نیست. آنچه برای بحث ما ضرورت دارد، این است که توجه کنیم طبقات و قشرها بی که در سال ۴۲ از خمینی حمایت کردند، چه پروسه ای را طی نمودند. این نیروهای طبقاتی که در آن زمان پشت سر خمینی قرار داشتند از یک طرف بورژوازی ملی تجاری بود که بعدها یا ورشکست گردید و یا به بورژوازی وابسته تبدیل شد. و از طرف دیگر خرده بورژوازی که یا خود را با اوضاع جدید انطباق داد و با نشستن بر خوان گسترده غارت بورژوازی وابسته به وضعیتی کاملاً غیر قابل مقایسه با گذشته دست یافت و یا در هم شکسته شد و با توهمات خرده بورژوازی خود به صف پرولتاریا پیوست و یا آنکه با فلاکت به زندگی ناامیدانه خود ادامه داد.

بسیار بودند تجاری که در سال ۴۲ نام خمینی ورد زبانشان بود، ولی در سال ۵۰ شاگرد خود را به دلیل آنکه فهمیدند در خانه اش رساله خمینی دارد بی سر و صدا از حجره بیرون کردند. در این دوران ۱۳ ساله بهترین و وفادارترین یاران خاطره خمینی قشرهای محروم روحانیون و طلبه ها هستند که به دلایلی که فعلاً مورد بحث ما نیست خط فاصل خود را با سازمان مجاهدین خلق حفظ نمودند و همین امر هویت مستقلی به آن ها می بخشید. خود خمینی نیز با تکیه بر منافع ویژه روحانیون و با آگاهی بر این که مبارزه مجاهدین خلق به هیچوجه در این جهت نمی باشد و همچنین به دلایل دیگر، گر چه با آن ها به مخالفت برخاست، ولی از آن ها حمایت هم نکرد.

در آغاز جنبش جدید خلق بسیار طبیعی بود که مردم نام و یاد کسانی را زنده سازند که در گذشته با شاه مبارزه کرده بودند و به همین دلیل هم بود که قشرهای وسیعی از مردم به یاد خمینی افتادند و زمانی که این مبارزات منافع بورژوازی وابسته و امپریالیزم را کاملاً به خطر انداخت، امپریالیزم و گروهی از همین بورژوازی وابسته به فکر بهره برداری از جنبش ضد شاه افتادند و خاطرات گذشته مردم نیز برایشان راهنمای خوبی شد تا جهت مانورهای آینده را مشخص سازند.

گذشته از این بورژوازی وابسته به دلیل همان گذشته اقتصادی و به دلیل آنکه در میان خود افرادی داشت که در سال ۴۲ فدایی خمینی بودند و با او آشنایی نزدیک داشتند و خمینی هم آن ها را می شناخت، از شرایط مناسبی برخوردار بود.

از خرداد ۴۲ به این طرف که خمینی زندگی بی آلایش یک روحانی تبعیدی را می گذراند، اینان در هزار بستر زناکاری غنوده بودند و البته این مسئله ای نمی توانست باشد. می بایست خدمت خمینی رسید و عذر قصور چند ساله را خواست و از او دعوت نمود تا رهبری مبارزه را بپذیرد. به این ترتیب است که می بینیم خمینی از نجف به پاریس منتقل می گردد و این عمل، هم مورد تأیید آن دسته از محافل امپریالیستی که از سال ها پیش می گفتند دیکتاتوری و اختناق که شاه ایجاد می کند سرانجام ایران را به انفجاری سرخ سوق می دهد و هم آن دسته از محافل امپریالیستی که اعتقاد داشتند: " شاه ایرانی ها را بیش از لیاقت شان متمدن می کند" قرار گرفت و رهبری او را بر جنبش پذیرفتند. زیرا فکر می کردند می توان او را به وسیله ای برای پایین آوردن سطح "تمدن" تبدیل نمود.

بنابراین در ایران و سراسر جهان دستگاه های تبلیغاتی در اختیار خمینی قرار داشتند و در شرایطی که سازمان ها و گروه های انقلابی تحت شدیدترین فشارهای پلیسی قرار داشتند و از هر طرف سرکوب می شدند، آیت الله خمینی که تنها خواستار سرنگونی شاه بود و بر آن اصرار می ورزید، هژمونی جنبش را بدست گرفت.

و به تدریج که جنبش بالا گرفت، قشرهای بیشتری از طبقه حاکمه جدا می شدند و رهبری خمینی را می پذیرفتند تا آنکه سرانجام آن واقعه تاریخی رخ داد و آن سازش بزرگ صورت پذیرفت. دستگاه بوروکراسی و ارتش شاهنشاهی "تسلیم جنبش" شد و به خمینی اظهار وفاداری کرد و دولتی به وجود آمد که خمینی سر تزیینی آن را تشکیل می داد.

اگر اپورتونیست ها می بینند که خمینی در پاریس هیچگاه از پایگاه اصلی امپریالیزم آمریکا یعنی بورژوازی وابسته و نابودی آن به عنوان برنامه انقلابی خود حرفی به میان نمی آورد (پیکار ۳۴) نه به آن دلیل است که پایگاه طبقاتیش "خرده بورژوازی مرفه سنتی" است. زیرا اگر واقعا چنین بود، حتما آن موضع را اتخاذ می کرد. ولی علت آن که چنین حرف هایی نمی زد آن است که او در پاریس عمدتا به بورژوازی وابسته ای که از رژیم شاه دل گیر بود و از جنبش خلق هم وحشت داشت، یعنی همان بورژوازی وابسته ای که در جمله پردازیهای "اپورتونیست ها" از آن ها ظاهرا به عنوان "بورژوازی لیبرال" نام برده می شود، تکیه داشت.

ولی به هر حال خمینی با هشیاری بسیار تا وقتی که در پاریس بود از هیچ "برنامه" مشخصی برای انقلاب جانبداری نکرد و همین امر خود باعث امیدواری طبقات محروم کشور می شد. هر دسته و طبقه ای فکر می کرد که پس از سرنگونی شاه، خمینی در صف او خواهد بود که البته این تصور نه ناشی از شعور و آگاهی طبقاتی آن ها، بلکه بیشتر منعکس کننده توهمات آن طبقه و دسته بود. در این دوران خمینی هیچ مدرکی بدست نمی دهد تا از روی آن اپورتونیست ها بتوانند وابستگی او را به "خرده بورژوازی مرفه سنتی" به اثبات رسانند.

خمینی زمانی که در پاریس بود از طرفی می گفت قصدش ایجاد حکومت روحانیون نیست و از طرف دیگر خود را طرفدار آزادی کامل عقیده و بیان نشان می داد، زیرا به خاطر لباسش این گمان میتوانست وجود داشته باشد که میخواهد حکومت روحانیون را ایجاد کند و هم این که به دلیل مذهبی بودن حاضر به تحمل عقاید دیگران نیست. اما همه این گفته ها به روزهای قبل از پیروزی اش باز می گردد. ولی هنگامی که قیام مردم و سازش با امپریالیزم قدرت دولتی را تقدیم او می دارد، اوضاع اندکی دگرگون می گردد و نه تنها گفته ها با کرده ها انطباق نمی یابند، بلکه گفته ها هم دیگر گفته های روزهای گذشته نیستند. حالا پس از قیام بهمن، با گرویدن ارتش و بوروکراسی دولتی و قشرهای بورژوازی وابسته به خمینی، ارتش و بخش هایی از بورژوازی وابسته، از جمله بخش بوروکرات، با آن که ظاهرا در قیام بهمن شکست خورده بودند و هنوز از بدن هاشان خون می چکید، در دل خود، بیش از همه رضایت داشتند. آن ها در وضع جدید همه ی عناصر ضروری و همه ی آن ابزار را که برای تحکیم حکومت خویش لازم می دیدند، فراهم می یافتند، کسی بود که بتوان خصوصیتی را که به دروغ!! به شاه نسبت داده بودند به او نسبت دهند و این شخص را خود نهضت برای آن ها آماده کرده بود.

ما پس از قیام می بینیم که این بخش از بورژوازی وابسته در دوستی با خمینی گوی سبقت را از همه می رباید. همانطور که در دوره قبل شاهد دوست بود و هر روز در شاه کرامت تازه ای می دید، حالا همین کرامت را در وجود خمینی می یابد. هواداران دیروز خمینی که با فریاد درود بر خمینی سینه خود را در جلو مسلسل ها سپر می کردند، حالا شاهد ظهور دوستداران تازه خمینی هستند که شور و حرارت شان ابد با شور و حرارت خود آن ها قابل قیاس نیست! این تازه واردان، هواداران دیروز خمینی را منافق و "نااستوا" می خوانند و به نظر می آید تا حدی هم حق دارند! زیرا دوستان قدیمی توقع شان زیاد است و مُدام "نق" می زنند که چرا فلان کاری که باید انجام گیرد، انجام نمی گیرد و چرا فلان کاری که نباید انجام گیرد، انجام می پذیرد. و حال آنکه این دوستداران تازه خمینی هیچ توقعی از خمینی ندارند و فقط آماده اند تا "چاکر" و "جان نثار" او باشند. خمینی نیز ظاهرا از این ها بیشتر خوشش آمده است. اینان در گفتارشان صمیمی و در عزم شان راسخ به نظر می رسند و آنقدر هم قدرت دارند که بتوان بر آن ها تکیه داد. این دوستان اساسا حرفه شان صمیمیت است، صفت مشخصه شان عزم راسخ و فضیلت شان قدرت است. و این همه این امتیاز را به آن ها می بخشد تا چون گذشته به حکومت مبتنی بر استعمار و استثمار خود ادامه دهند. اما متأسفانه! با همه این سازشکاری ها جنبش خلق همچنان تداوم داشته و عمق و گسترش می یابد. کسانی که امیدوار بودند دولت جدید که معایب و سوابق جنایتکارانه رژیم شاه را ندارد و از دم مقدس جنبش نیز تبرک یافته است، بتواند اوضاع را سروسامان دهد، به تدریج امید خود را از دست دادند و امروزه در حالی که بخش "صمیمی" و "راسخ" و "قدرتمند" دولت سخت در صدد تحکیم مواضع آن می باشد و وفاداری به رژیم را که حرفه خود آنهاست در میان دیگران تبلیغ می کنند، عناصر "ناشکیبتر" و "نااستوارتر" طبقه امید خود را به این رژیم از دست می دهد. از همین جا ریشه آن اختلافاتی پدید می آید که در صف طبقه حاکمه به وجود آمده

و عده ای از نمایندگان بورژوازی وابسته را وادار می سازد تا از جنبش مردم به عنوان وسیله ای برای سرکوب خود آن جنبش استفاده کنند.

آری در تاریخ همواره چنین بوده است که طبقات حاکم برای مقابله با نهضت های خلق از امکاناتی که در خود این نهضت ها می یافته اند، استفاده می نمودند. و حالا همانگونه که بورژوازی وابسته برای درهم شکستن خلق از فردی که شرایط گوناگون تاریخی ظاهرا او را در رأس جنبش قرار می دهد، سود می جوید. باز هم باید برای رسیدن به راه حل های هر چه مؤثرتر به خود نهضت مراجعه کند. زیرا ظاهرا و یا لاقلا به نظر این بخش از بورژوازی وابسته راه حل های قبلی یک درمان قطعی نبوده است.

منشاء کشمکش های اخیر میان طبقه حاکم را باید از این زاویه مورد توجه قرار داد و نه آنکه تضاد میان "سرمایه داران و لیبرال ها" و "خرده بورژوازی مرفه سنتی" را علت این درگیری دانست.

اپورتونیست ها به دلیل ناتوانی خود از درک حقایق و به خاطر آنکه نمی خواهند برخوردی انقلابی با مسائل داشته باشند، به جای آنکه این حقایق را برای مردم بگویند، به تشریح یاوه های خود می پردازند. امروزه وظیفه همه نیروهای انقلابی است که ریشه اختلافات درون هیئت حاکمه را برای مردم توضیح دهند و شیوه های ضد انقلاب را در بهره گیری از جنبش خلق افشاء نمایند. و از بیان این حقایق هم نباید این نتیجه را بگیرند که پس خلق نباید دست به قیام بزند چون امکان سوء استفاده از آن وجود دارد.

این ضرورت تاریخ است و توده ها جز با قهر انقلابی و با قیام قهرمانانه خود نمی توانند روابط نوین اقتصادی و اجتماعی را جایگزین روابط کهن سازند. امروزه وظیفه همه نیروهای انقلابیست که مبارزه توده ها را چنان عمق و گسترش بخشند تا حتی مقاصد دشمنان خلق برای سوء استفاده از مبارزات مردم نیز به ضد خود تبدیل گردد و این خود همان دید مارکسیستی "استفاده از تضادهای درون طبقات حاکم" است.

امروزه هستند کسانی که ابلهانه می گویند، حمایت ما از جنبشی به رهبری خمینی درست نبود چرا که به دشمن امکان سوء استفاده از آن را داد. آری این جور آدم ها نمی توانند به اهمیت مبارزات ضد امپریالیستی خلق پی ببرند و صرفا با توجه به نتایج منفی قیام کار جنبش را تمام شده می دانند. اما باید یاد آور شد که دنیا در بهمن ۵۷ به پایان نرسیده و بعد از آن، هم نهضت خلق و هم تلاش دشمنان آن ادامه داشته است. در چنین شرایطی برای شناخت توازن نیروها و مقابله با امپریالیزم و بورژوازی وابسته مسئله مهم جنبش ما این نیست که بدانیم چه کسانی در چه سنگرهایی هستند، بلکه باید ببینیم چه نیروهایی در صف انقلاب و چه نیروهایی در صف ضد انقلاب جای دارند. باید کل پروسه را در نظر گرفت و شخصیت ها را در این پروسه دید و نه آنکه در مقاطعی خاص صرفا به تحلیل آن ها پرداخت. لازم است به گفته های فوق یک نکته را نیز بیافزاییم و به این سخن خاتمه دهیم و آن توضیح نقش کمیته های امام می باشد که عده ای با استناد به آن ها می خواهند برای مفهوم خود ساخته "ارگان قدرت خرده بورژوازی مرفه سنتی" مصداق واقعی پیدا کنند.

گفتیم که وقتی خمینی در پاریس به سر می بُرد، متذکر می شد که خواستار برقراری حکومت روحانیون نیست و به احتمال زیاد در این گفته خود صداقت داشت. او تنها بر نقش روحانیون در تبلیغات انقلابی تأکید می کرد و با این گفته ها به واقعیتی نیز اشاره می کرد. آن چه او بر آن تأکید می ورزید، نقشی بود که روحانیون در تبلیغات علیه شاه داشتند و این واقعیتی است که هیچ کس نمی تواند آن را منکر باشد. اما با آمدن خمینی به ایران و رسیدن به قدرت اوضاع تغییر یافت. برخی از محافل امپریالیستی و قشری از بورژوازی وابسته به آن ها که گمان می بردند با یک مصالحه ساده همه دستگاه



بوروکراسی و ارتش شاهنشاهی در اختیار حکومت جدید قرار خواهد گرفت و با یک فرمان "رهبر انقلاب" همه چیز به حالت عادی باز خواهد گشت، اوضاع را چندان بر وفق مراد نیافتند. جوشش انقلابی خلق اگر چه ضربات سختی بر دستگاه بوروکراسی دولت و ارتش وارد آورد، ولی تنها موقتا کارایی آن ها را از بین بُرد. پاسگاه ژاندارمری هر چند که اسلامی شده بود و هر چند اطاعت از آن برطبق گفته "رهبر" با متن صریح قرآن تطابق داشت، نمی توانست برای مردم قابل تحمل باشد. دستگاه های اداری مخصوصا رؤسای ادارات که بارها مردم آن ها را در مراسم رسمی در حال چاپلوسی از شاه دیده بودند، هر چند حکم جدیدی را با امضاء رهبر انقلاب در دست داشتند، نمی توانستند کنترلی بر امور داشته باشند و قدرت اجرایی خود را اعمال کنند. لذا ضد انقلاب چاره را در آن دید تا یک بار دیگر به خاطر سرکوب انقلاب از انقلاب سود جوید. حالا باید کمیته های انقلابی تشکیل می شد تا امور اجرایی را در کنترل گیرند و نیروی انقلاب را در آن متشکل سازند و چه بهتر که مسئولیت آن ها نیز بر عهده روحانیون گذاشته شود که نقش آن ها در انقلاب به هیچ وجه قابل انکار نبود و خمینی نیز بر این مسئله تأکید داشت که نباید روحانیون را به خوب و بد سوا کرد، بلکه باید آن ها را در هر کجا که هستند به کار دعوت کرد و از آن ها تبعیت نمود. به این ترتیب بسیاری از روحانیون که در انقلاب شرکت نکرده و حتی نسبت به دستاوردهای آن هم هیچ ادعایی نداشتند، به تصدی این کمیته ها فرا خوانده شدند و بورژوازی وابسته هم که فعالیت کمیته ها را در مصلحت خود می دید، آنقدر عناصر مخفی و برملا نشده داشت که بتواند در این کمیته ها رسوخ داده و به وسیله آن ها از افراد ساده و نا آگاهی که در کمیته ها به کار گرفته شده بودند، استفاده بُرد. و اگر عده ای از انقلابیون صمیمی نیز این جا و آن جا در کمیته ها نفوذ داشتند، این دیگر عارضه ای بود که می بایست به تدریج مرتفع شود و مرتفع هم شد. کمیته ها در جریان تحول خود از دو دسته افراد تصفیه شد، یکی از ساواکی ها و دیگری از انقلابیون. این کمیته ها برای حمایت از بورژوازی وابسته و در جهت منافع امپریالیزم "وظیفه تاریخی" بزرگی را به انجام رساندند. فی المثل اگر برای تخلیه زمینی که از طرف دهقانان تصرف شده بود مأمورین ژاندارمری می رفتند، حاصل کار فقط خلع سلاح مأمورین بود. اما اگر همین مأموریت را مأمورین کمیته ها به عهده می گرفتند که در یابو های اپورتونیست ها "ارگان قدرت خرده بورژوازی مرفه سنتی" نام گرفته اند، امکان موفقیت بیش تری داشتند.

ولی به تدریج همچنان که هیئت حاکمه ریشه های قدرت خود را مستحکم می یابد و بحران اولیه فروکش می کند، کمیته ها ضرورت وجودی خود را از دست می دهند و حتی با توجه به اشتباهات! بسیاری که انجام می دهند، زیانبار هم می گردند. امروزه در درون هیئت حاکمه انحلال این کمیته ها فرضی است که همه آن را می پذیرند و تنها بر سر زمان انحلال آن اختلاف نظر دارند.

به هر صورت مبارزات قهرمانانه توده ها بر علیه امپریالیزم و بورژوازی وابسته همچنان عمق و گسترش یافته و وحدتی هم که طی آن همه نیروها تحت نام خمینی بدان دست یافته بودند، خدشه دار می گردد. روحانیون که بر مبنای همان وحدت، کاستی! را به وجود آورده بودند، به تدریج اختلافات دیرینه خود را بروز می دهند و دیگر نمی توان چون اپورتونیست ها همه روحانیون را با اشاره به وحدت سطحی شان یکی دانست و با اصطلاح توخالی "خرده بورژوازی مذهبی" عناصر نامتجانس آن ها را در کنار یکدیگر قرار داد.

\*\*\*\*\*

## زیرنویس ها

2- تجربه ی مبارزه ی مردم قهرمان تبریز از جمله مثال هایی عینی است. مردم تبریز در جریان مبارزات خود چهره ی ضد خلق را بهتر شناختند، اما به موازات آن نسبت به سازمان هایی که اصالت این جنبش را انکار می نمودند، بدبین شده و حتی احساس کینه و نفرت می کنند.

3- ضمیمه پیکار ۳۴

4- پیکار شماره ۳۴

5- پیکار شماره ۳۴

6- البته تذکر دهیم که این ترکیب و حتی مصادیق عینی آن، با کمی پس و پیش و حک و اصلاح، عیناً از روی آثار لنین رونویسی شده و صدالبته حک و اصلاح و پس و پیش کردن آن برای "تطبیق" دادن آن با "شرایط مشخص" بوده است. اما با وصف این عجیب نخواهد بود که در شرایط جامعه ما این ترکیب را "ابداع" و "اختراع" آقایان بدانیم.

7- تکیه از ماست، نقل از مقاله ی دعوی ولایت فقیه.